

کنفرانس ژن *

برخلاف خواهرش و مانع تراشی فرانسه و آمریکا، کنفرانس بین‌المللی در ژن منعقد شد.^{۵۷} این اولین کنفرانسی است که بعد از جنگ بین‌المللی و تغییر رژیم سلطنت در اکثر ممالک، نمایندگان آلمان و روسیه [در آن] اشتراک می‌نمایند.

در این کنفرانس که برای ترمیم اوضاع اقتصادی اروپا، در تعقیب کنفرانس واشنگتون تشکیل شد، از هر نقطه نظر وضعیت نمایندگان روسیه نظر دقت هر متفکر را به خود جلب نموده، همه منتظر بودند که دیپلمات‌های کارگران و رنجبران روسیه آیا قادر به حفظ حقوق دولت متبوعه خود بوده و می‌توانند از عهده اجرای تاکتیک مسلکی برآیند، یا خیر؟

اروپا به بازار روسیه محتاج است. روسیه فقط می‌تواند اروپا را از تحت مونوپل (انحصار) سرمایه آمریکا خلاص کند. قطع روابطه تجارته با روسیه سبب فلج شدن تمام ممالک اروپا است. این بازار بزرگ هم از نقطه نظر واردات و هم از حیث صادرات دارای منافع بزرگی است که اروپا خواهی نخواهی مجبور است از آن استفاده نماید. همین نظریه یکی از موجبات مهم تشکیل کنفرانس ژن می‌باشد.

از یک طرف هم روسیه دارای جنبه بین‌المللی بوده، ضدیت علنی با آن برای هیچ دولت سرمایه‌دار امکان‌پذیر نیست. این جنبه نیز سبب تزلزل اروپاست.

برای رفع این خطر، یعنی اصول حاکمیت رنجبران، به همه معلوم است که دول سرمایه‌دار به هر وسیله متشبث گردیدند، با سرنیزه و

شورانیدن عناصر ضدانقلابی سعی کردند، اما در نتیجه خود را مغلوب دیدند. در آخر تصور کردند که ممکن است به دسیسه و حیل دیپلوماسی و کنفرانس‌ها به آرزوی خود موفق بشوند.

سابقاً در کنفرانس‌های برلن و کان شرایطی را یادداشت کردند که او را به هر وسیله باشد در کنفرانس ژن گذرانده، به یک کرشمه دو کار کرده باشند.

اولاً جلوگیری از نهضت اجتماعی نموده، نگذارند روسیه سرمشق کارگران دنیا بشود. ثانیاً روسیه را به شکل مستعمرات خود درآورده، اوضاع اقتصادی خود را ترمیم کنند. دول سرمایه‌دار قبلاً تصمیم گرفتند که روسیه باید تمام قروض خود را که به مسالک خارجه دارد، بدهد. ثانیاً از تبلیغات و مدافعه صنف کارگران بین‌المللی صرف‌نظر نماید. ثالثاً حفظ منافع مالی و جانی تبعه خارجه را که در روسیه هستند، عهده‌دار شود.

این یک نوع حيله و نیرنگ دیپلوماسی بود. با این مسائل می‌خواستند روسیه را مجبور بکنند که خودش از حضور در کنفرانس ژن امتناع کند. یا این که در آن جا ایشان را مانند اسیر در خانه در بسته انداخته، مجبور به قبول کردن تکالیف خود نمایند. اما زمامداران روسیه که چهار سال دوره انقلاب را سیر نموده، هجوم، دفاع، عقب‌نشینی و هر نوع مانور سیاسی را به خوبی یاد گرفته بودند، در این مبارزه، در این فرونت نیز توانستند نایل به موفقیت مهمی بشوند و از عهده وظیفه برآمده، عملیات دیپلمات‌های سرمایه‌داران را عقیم بگذارند.

برخلاف انتظار سرمایه‌داران، نمایندگان روسیه در ژن با انتشار دادن بیانیه رسمی به تمام ممالک دنیا اعلام نمودند که روسیه حاضر است تمام قرض‌های خارجی را بدهد، ولی [باید] ضررهایی که با انتریک و شورانیدن دستجات مختلف بر علیه حکومت شوروی به روسیه وارد آمده، مسترد گردد و حکومت ساوتی نیز رسماً شناخته شود. روسیه

شوروی نه این که تنها جزای قتل را، بلکه تشکیلات «چیکا»، کمیسری فوق‌العاده را نیز الغا کرده است. نه این که تنها حفظ املاک خصوصی تبعه‌های خارجه را در روسیه عهده‌دار شده، بلکه مالکیت شخصی جزئی تبعه‌های خود را نیز تأمین نموده است.

هرگاه سرمایه‌داران از مداخله در امورات داخلی روسیه و شورانیدن فراری‌ها و سایر فرق سیاسی از قبیل «اس ار» و منشویک‌ها^{۵۸} دست بکشند، روسیه هم حاضر است از تبلیغات سوسیالیستی در ممالک دیگر صرف‌نظر کند.

نمایندگان روسیه با این مانور توانستند جلوگیری از هرگونه اتهامات و بهانه‌دول سرمایه‌دار نموده، خود را مانند یک دولت مستقل و معتبر در ردیف دول بزرگ معرفی کنند و افکار عامه بین‌المللی را متوجه خود سازند. رفیق چیچرین [کمیسر خلق برای امور خارجه و رئیس هیئت نمایندگی شوروی در کنفرانس] در نطق تاریخی خود تمام عملیات ظالمانه دیپلمات‌های متفقین را بی‌نتیجه گذاشت. چیچرین در کنفرانس خیلی ساده گفت: «نمایندگان روسیه در این جا برای مدافعه صلح عمومی آمده‌اند. ما به لزوم رابطه اقتصادی بین‌المللی معترفیم. ما در این جا مسلک و نظریه خود را تبلیغ نخواهیم نمود.»

با این اظهارات بر تمام قوانین و اتهامات فرانسه و غیره سرحدی معین کرده، برای حفظ منافع بین‌المللی روسیه حلقه محکمی کشیده شد. للوید [لوید] جرج گفت: «در این کنفرانس ما نباید از نقطه نظر اصول شاه‌پرستی یا دیموکراسی و یا شوروی مذاکره نماییم. ما در این جا نماینده ممالکی هستیم که به همدیگر محتاج می‌باشیم.» به دروغگو لعنت. اساساً می‌توان گفت این نظریه مهم اساس کنفرانس ژن را تشکیل می‌داد، اگر نماینده فرانسه خودداری ننموده بود و للوید جرج برخلاف قول خود رفتار نمی‌کرد.

رفیق چیچرین برای این که هویت دشمنان کارگران و حرص جهان‌گیری و خون‌ریزی ایشان را ثابت کند، برخلاف انتظار فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها مسئله خلع سلاح را پیش کشید و برای ایجاد صلح عمومی لزوم خلع سلاح را یگانه چاره نشان داد.

این پیشنهاد برای دول جهانگیر مهلک بود. بارتو [وزیر خارجه فرانسه] نتوانست خودداری نماید و بر علیه چیچرین اعتراض کرد. این اعتراض و آن تکلیف سبب خفه شدن دیپلوماسی فرانسه شد. بعد از این پیش آمد همه دانستند که مقصود فرانسه چه بوده است.

موفقیت روسیه علاوه از مغلوب و رسوا شدن بارتو، امضای معاهده با دولت آلمان می‌باشد. اتفاق آلمان و روسیه هم از نقطه نظر سیاسی و هم از جهت اقتصادی برای هر دو دولت اهمیت دارد. زیرا روسیه محتاج صنایع، متخصصین و ماشین‌های الکتریکی آلمان بوده، آلمان نیز محتاج مواد خام روسیه می‌باشد. اتفاق آلمان و روسیه موقعیت فرانسه را دائماً در تزلزل خواهد آورد.

نمایندگان روسیه تا به حال که تلگرافات بی سیم خبر می‌دهد، در کنفرانس موقع اول را حائز شده‌اند. به نظر ما سبب موفقیت روسیه علاوه از مهارت نمایندگان و درستی تاکتیک خودشان، اختلاف بین متفقین می‌باشد. از آن جایی که کاملاً اعتماد بر اختلاف مابین اتانت [متفقین] را معتقدیم و می‌دانیم که با بودن اصول سرمایه‌داری، همیشه در میان ممالک جهانگیر مبارزه گوناگون حکمفرماست. از این نقطه نظر می‌توانیم بگوییم که روسیه شوروی از نفاق سرمایه‌داران استفاده نموده، بر پیشرفت کارهای خود خواهد افزود.

راجع به اختلافات جدید مابین نمایندگان روسیه و انگلیس در شماره آینده.*

۱. پرویز

* از ادامه مقاله در شماره‌های بعدی خبری نیست.

تجدد و انقلاب *

انقلاب که زهره هر مرتجع را چاک می‌کند، تجدد و تحول که هر محافظه‌کار را می‌ترساند، سبب ترقی بشر است.

دنیای امروزه چند دوره به تحول و انقلاب معروض، ملل متفرقه چند دفعه وضع زندگانی، اخلاق، عادات، اصول سیاسی و وسایط اقتصادی خود را تغییر داده، تا بدین جا رسیده است. اگر انقلاب نبود ترقی و تمدن نصیب انسان‌های متمدن نمی‌شد.

قرون وسطی را اروپایی‌ها با تنفر یاد می‌کنند، زیرا آن وقت اروپا اخلاقاً، روحاً، عملاً، عادتاً، محافظه‌کار بود. قرون ۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰ اروپا را احیا کرد، زیرا در این قرن‌ها در هر طرف اروپا تجدد و انقلابات در تعقیب یکدیگر تولید شد. در ادبیات، در علوم، در اخلاق، در آداب، در اصول اداره مملکتی، در وسایل لوازمات حیاتی، در همه چیز انقلاب و در هر کار تجدد به عمل آمد.

شاید بعضی‌ها تصور بکنند که ما مردم را به انقلاب دعوت می‌کنیم، چون که در ایران انقلاب را تنها عبارت از خون‌ریزی و تغییر حکومت با زور سرنیزه می‌دانند. نه ما نمی‌گوییم انقلاب بکنیم. اگر عوامل انقلاب موجود نباشد، با گفتن و نوشتن ما انقلاب نمی‌شود. اگر عوامل انقلاب موجود است، ما هم نگوئیم، انقلاب حادث خواهد شد.

مقصود ما این است که ما برای ترقی کردن، برای این که بخواهیم، یعنی بتوانیم قدمی چند به طرف معاصر شدن با ملل دیگر برداریم، خواهی نخواهی در همه چیز مجبور به انقلاب خواهیم شد.

ما انقلاب را تنها عبارت از قیام یک دسته ناراضی‌های برخلاف

حکومت نمی دانیم. به عقیده ما قیام بر علیه اوضاع کنونی، مطبوعات، قیام ما برای خاتمه دادن [به] دسته‌بازی و بداخلاقی و خودفروشی نیز یک نوع انقلاب است.

به عبارت اخری، ما تغییرات اساسی در حیات اقتصادی و سیاسی یا اجتماعی یا ادبی را انقلاب می‌نامیم. «رولوسیون» که ما انقلاب می‌گوییم، خود یک قسم «ایولوسیون» (تکامل) است و اگر ایولوسیون نباشد، رولوسیون (انقلاب) حادث نمی‌شود.

موجبات انقلاب به تدریج متراکم شده، در اثر یک حرکت اجتماعی دوره‌کهنه خاتمه یافته، دوره جدید شروع می‌شود. اشخاصی که ضدانقلاب هستند و انقلاب و تحول را برخلاف منافع مملکت می‌دانند، لابداً ملتفت روش ترقی نبوده، از مسائل اجتماعی، از تاریخ تمدن بی‌اطلاع می‌باشند. اشخاصی که تصور می‌کنند چند نفر در یک جامعه یا یک مملکت می‌توانند انقلابی حادث بکنند، آن‌ها نیز سهو می‌کنند. زیرا انقلاب چنانچه گفتیم دفعتهاً به فکر مردم نمی‌آید. بلکه مدت‌های ستادی انسان‌ها با موانع تجدد و با فشار و تضییق مبارزه می‌کنند، غالب می‌شوند، مغلوب می‌گردند، سهو می‌کنند، طرف می‌شوند، به هر وسیله و واسطه دست می‌اندازند.

نهایت در موقع فرصت، در وقتی که حکومت یا موانع دیگر عاجز از محافظه وضعیت شد و اکثریت خود را ذی‌نفع و قادر از تغییر رژیم دید، کاسه صبر و تحمل توده ناراضی پر شده، نهضت عمومی تولید گردیده، آن وقت طبعاً انقلاب می‌شود.

انقلاب و موفقیت آن تنها از ناراضی بودن مردم از حکومت یا از اصول ادبی کهنه و غیره نیست، بلکه برای پیشرفت انقلاب عالم به حقوق و کار خود بودن ناراضی‌ها و عجز حکومت از اداره کردن مملکت لازم است. در سال قحطی [۱۳۳۶ ق] سه کروار از اهالی ایران از گرسنگی مردند،

اما انقلاب و قیام بر علیه حکومت تولید نشد. با وجود این که زندگانی سخت تر از امروز بود و مردم ناراضی تر از امروز بودند. همین انقلابی ها که [آن ها را] مصنوعی می گوئیم، آن روز نیز بودند، خودشان هم گرسنه و محتاج تر از همه وقت بودند. برای این که آن روز موفقیت حکومت محکم بود، حکومت از عهده اداره کردن و دوام دادن فجایع و مظالم خود برمی آمد. اما در انقلاب مشروطه خواهی موقعیت محمدعلی میرزا متزلزل بود. آن دوره دولت نمی توانست جلوگیری از نهضت مردم و احساسات ملت بنماید.

ما نمی گرییم تبلیغ و تشویق در هیئت جامعه بی تأثیر است. ما هم یک نوع تبلیغ و ارشاد می کنیم. اما مسئله در اساس و عوامل انقلاب است. ما نمی گوئیم در زمان وثوق الدوله که سال قحطی بود، فشار و تضییقات نبود و انقلاب لزوم نداشت، یا وثوق الدوله یک نفر آدم اداره کننده بود. نه این طور نیست. مقصود شخص نیست. آن روز احساسات و تشکیلات انقلابی موجود نبود و وسایل اداره برای دولت بهیاب بود. آن روز عوامل انقلاب فراهم نبود. آن روز یک نوع تاریکی و سفالت سرتاسر ایران را احاطه نموده، سرنیزه انگلیس ها نیز در بالای سر مردم گرسنه بود. مردم می مردند، اما صدا در نمی آوردند. حالا که مردم از انقلاب و تجدد صحبت می کنند، بعضی ها می گویند انقلاب در ایران الان موضوع ندارد، ملت جاهل است، اداره کنندگان انقلاب وجود ندارند. بعضی ها بدون این که توضیح بدهند، داد و فریاد می کنند، نعره می کشند، اقدام می خواهند، انقلاب خونین می طلبند. در چنین دوره ما نیز نمی توانیم از اظهار رأی نسبت به انقلاب خودداری بکنیم.

عوامل انقلاب کدام است؟ آیا وجود دارد؟ آیا اهالی مملکت، توده ملت از این اصول اداره و اوضاع حاضره بیزار هستند؟ آیا حکومت و زمامداران از اداره مملکت عاجزند؟ این جاست که باید توضیح داد و عوامل انقلاب را تشریح نمود.

یکی از اعضای فعال هیئت جامعه ملی، زارعین و برزرگران هستند. امروز زارع و برزرگر ایران در خالصه‌جات [خالصجات] در دست اجاره‌دارها و عمال ایشان و در اراضی بی [ملک] که مالک و اربابی است در دست مظالم ارباب و مالکین اسیرند.

مملکت مشروطه است، قانون اساسی دارد، اما قانون در جلو چشم مقنن‌ها در خود دارالشوری اجرا نمی‌شود، کجا مانده در دهات فرمانفرما، سپهدار و غیره.

زارع مانند ۵۰ سال قبل، بلکه به مراتب بدتر از آن دچار مشقت می‌باشد. زارع نوکر و غلام زرخرید مالک است. مالک بر مال و جان، حتی در اکثر جاها به ناموس و مذهب زارع تسلط دارد. زارع تخم [بذر] ندارد. زارع کار ندارد. زارع یک سال شب و روز زحمت می‌کشد و اربابان، اجاره‌داران، مفت خورها وقت خرمن با هزار اسم و رسم محصول را از دست آن بیچاره می‌گیرند و زارع همیشه مقروض، همیشه گرسنه است و در اکثر جاها معروض چپاول ایلات و اشرار است. این اکثریت تاّمه، این جمعیت فعال، از همه چیز مأیوس و در این مأیوسیت روزیه روز تلف شده، از میان می‌روند. خرده مالکین نیز دچار مظالم پرزورها، رؤسای ایلات و اربابان بزرگ شده، مجبورند که ملک خود را به مبلغ جزئی بفروشند و دست از مزرعه خود بکشند. این فلاکت‌ها سبب خرابی دهات و مزارع شده است. این بدبختی‌ها رعیت بیچاره، زارع بدبخت را برخلاف اوضاع حاضره شورانیده است.

زارع امروز مأیوس است، زیرا زور ندارد. لیکن اگر از طرف طبقات دیگر جنبش و نهضتی به وجود بیاید، تمام طبقات زارعین، رعیت خرده مالک تا رعایای خالصجات قیام خواهند نمود.

رعیت بیچاره مالیات می‌دهد، بهره می‌دهد، مرغ می‌دهد، تخم مرغ می‌دهد، پیاز می‌دهد، نمی‌دانم چه می‌دهد، به دختر آقا عیدی

می فرستد، در عروسی پسر ارباب هیزم و ذغال تهیه می کند، برای آقا قالیچه نماز می بافد، اما خود از زندگانی چه دیده است؟ هیچ چیز! روی دکتر ندیده است، مدرسه ندارد، با همان آلات [زمان] حضرت نوح و گاواهن [زمان] حضرت آدم زراعت می کند. آن را نیز نمی تواند در دست [خود] نگاه بدارد. مطالبه کاران آن را نیز از دستش گرفته، [او را] مجبور به گدایی و سؤال می کنند. اکثر کارگران و صنعتگران نیز بیکار و گرسنه هستند. آن ها که کار می کنند، از بیکاران بدبخت ترند، وقت کار معین نیست. حقوق غیرکافی سه ماه - چهار ماه نمی رسد. در هر دقیقه دچار تعرض و شلاق کارفرما هستند. کارفرما او را مانند اسیر می داند، کتک می زند، فحش می دهد، چهارده ساعت مجبور به کار کردن می نماید. هر دقیقه که بخواهد، کارگر بیچاره را از کار خارج می کند و در کوچه ها و یلان و سرگردان می گذارد.

قانون به دکاکین و منابع کار ایران هنوز سرایت نکرده است. هنوز کارگر و صنعتگر مزدور بیچاره در تحت فشار استبداد می باشد. او نیز تا دیروز صدا در نمی آورد. او نیز بدبختی ها را از تقدیر می دانست. لیکن امروز که نهضت قانون خواهی و آزادی طلبی به وجود آمده، کارگر ایران نیز به تدریج صدا می کند، در اطراف تشکیلات کارگری تمرکز می یابد، از مجلس و حکومت، تعیین حدود کارگر و کارفرما را می خواهد. این هم یک عامل مهم در تجدد و انقلاب می باشد.

کسبه و تجار و صنف بورژوازی کوچک بدبخت تر از کارگر و زارع هستند. این ها دچار کساد بازاری و بحران مالی می باشند. در مملکت پول نیست. پول را انگلیس ها از ایران بردند. چیت های پوسیده، شیشه های رنگارنگ بی مصرف، عطر، صابون، سرخاب، سفیدآب، پودر، فکل و کراوات را به جای او آوردند.

مال التجاره و امتعه خام از قبیل خشکبار، تنباکو، تریاک، پوست، پشم و

غیره دچار بحران شد. باغبان‌ها درخت میوه را بریده، فروختند، زیرا هیزم و ذغال از میوه گران‌تر بود و مشتری زیاد داشت. زراعت ابریشم، پنبه و غیره ترک شده، زیرا کسی نمی‌خرید. الان بازار پر از امتعه داخلی و خارجی است، اما کسی نمی‌خرد، زیرا پول نیست. اکثر تجار ایران مفلس و مابقی نیز منتظر افلاس می‌باشند.

اما مستخدمین دوایر دولتی، آن‌ها بدبخت‌ترین طبقات ایرانند. آن‌ها شش ماه، شش ماه حقوق نمی‌گیرند، آن‌ها امنیت به کار خود ندارند. این‌ها وظیفه و مسئولیت را احساس نمی‌کنند. این‌ها با توصیه به کار آمده‌اند. کابینه و رؤسای ادارات هر روز تغییر می‌یابد. آن‌ها می‌ترسند که وزیر تازه قوم و خویش خود را به جای او [آن‌ها] بیاورد و یا توصیه متنفذ دیگری را در حق دیگری قبول کند. زیرا قانون رسم عدالت در کار نیست. ادارات فعال مایشائی است. نظمی و قشون منتظر بحران و بدبختی بزرگی است. همیشه دولت نمی‌تواند قرض نموده، به خرج قشون برساند. قشون نیز لازم است. اگر قشون نباشد، اشرا و ایالات مملکت را محو می‌کنند. اهالی بدبخت ولایات و ایالات روی امن و امان نخواهند دید. هر چند تبریز را خود قشون غارت کرده است.^{۵۹}

اما این را نمی‌توان عادت و رسم پنداشت. از بی نظمی و غارتگری قشون جلوگیری کردن، اگر همیشه ایشان تأمین بشود، مشکل نیست. اما حکومت، مجلس و زمامداران، این احتیاج ملت و طبقات را احساس نمی‌کنند. این‌ها کورکورانه می‌کوشند. در عوض این که به ترمیم اوضاع اقتصادی مردم بکوشند، عوض این که احتیاجات مردم را رفع کنند، عوض این که قانون اساسی را اجرا نمایند، عوض این که دهاتی و کارگر، تجار و اصناف را از خود راضی سازند، به میرزا علی اکبر ساعت‌ساز^{۶۰} مدیر گلشن و قانون، سرکشیک‌زاده، مسیوهایم، رهنما و شیروانی‌ها^{۶۱} متوسل می‌شوند.

بیا از برای محدود کردن منطوبات قانون وضع می‌کنند، فشار می‌آورند، آتريک بازی، رضایت‌نامه مهر کردن را اساس کار می‌پندارند. حاجی محمدتقی بنکدار^{۶۲} را به بازار می‌فرستند، غافل از این که این گونه دیماغوژی و فشار امروز ابداً نتیجه ندارد. آیادر مقابل عوامل انقلاب، در مقابل نهضت‌های اجتماعی، بی‌لیاقتی و تحجر حکومت از اقداماتش معلوم نمی‌شود؟ آیا همین توسل‌ها به اشخاص کوچک، بی‌قدری حکومت را نمی‌فهماند؟

نیکلای دویم به راسبوتین^{۶۳} شاید و روحانی نما متوسل شد، ملت را فراموش کرد. عبدالحمید، خوجه‌ها را یگانه مدافع و حامی خود تصور می‌کرد. اما ترک‌های جوان^{۶۴} تمام طبقات ملت را با خود همراه نموده بودند. محمدعلی میرزا به شیخ فضل‌الله و سیدعلی آقای یزدی متوسل شده، برخلاف میل و احتیاج ملت رفتار کرد و بالاخره خلع و تبعید شد. حالا حکومت امروزه نیز از ملانماها، از دراویش و حقه‌بازها برای خود طرفدار جمع کرده است. این‌ها نیز ملت و احتیاج ملت را فراموش کرده‌اند. این‌ها نیز عاجزند، این‌ها نیز بلاراده هستند. این‌ها نیز مدافعه موقعیت خود را در فشار و تضییق آوردن می‌دانند. این‌ها نیز تصور می‌کنند که می‌توانند نهضت اجتماعی را با زور و فشار خفه کنند.

این نیز یک نوع عجز و نالایقی است. نه محبس‌ها، نه تبعیدها، نه دار زدن‌ها، نه تیرباران نمودن، جلوگیری از انقلاب نکرده و نمی‌کند.

برای این که ملت انقلاب نکند، برای این که حکومت بتواند در مقام خود محکم شود، باید احتیاج مردم رفع شود. باید تقاضای ملت اجرا گردد. اگر حکومت نمی‌تواند تقاضای ملت را اجرا کند، معلوم است که عاجز است. اگر ملت بر علیه حکومت است، عوامل انقلاب وجود دارد. بینیم در این سوداکی‌ها غالب و کی‌ها مغلوب خواهند شد.

لزوم محاکمه*

در دارالشوری، در مطبوعات، در مجامع و در همه جا از عملیات سوء اولیای امور، از خیانت اشراف، از دزدی‌های گوناگون حکام، و امنای مالیه و رؤسای ادارات، از بی‌عرضگی، بلکه حرکات خلاف قانون و کلا، از خیانت‌های رنگارنگ مستشارهای خارجی نوشته و گفته شد، اما همان آتش و همان کاسه است، ابداً تأثیر عملی از این قیل و قال مشهود نیست.

دزد، غارتگر، قاتل و جانی درجای خود مشغول، هرکس هرچه می‌خواهد آن‌طور هم می‌کند. کهنه‌ها مشغول مصرف کردن اندوخته خود، تازه‌ها تأسی به آن‌ها کرده، مشغول پر کردن کیسه می‌باشند. به نویسندگان و گویندگان فقط اوراق پر از حرف بی‌ثمر مانده است.

قوام‌السلطنه، وثوق‌الدوله، فرمانفرما، با اولاد و کیسه خودش، سردار معظم با اعوانش و ثوق‌السلطنه با همراهانش به این حرف‌ها اعتنا نکردند. خوب هم کردند، زیرا حق داشتند. آن‌ها ملت را خوب شناخته‌اند. مولیتور^{۶۵} و ستداهل^{۶۶} و سایر مستشاران از دزدهای داخلی بهتر به عادات و اخلاق ما واقف شده‌اند. از این جهت انتشارات جراید و مقامات ملی را اعتنا نمی‌کنند. اصلاً وظیفه آن‌ها همین است. گفتن و نوشتن خیانت‌های خیانتکاران خوب است. از آنجایی که گفتن و نوشتن اثر ندارد، به عوض اصلاح فساد به عوض ترمیم، به خرابی کمک می‌کند.

زیرا سایرین نیز یاد می‌گیرند. برای این که می‌بینند فلان وزیر خیانت کرد، فلان حاکم قاتل و جانی شد، معذراً از طرف ملت یا دولت به او هیچ مجازات نشد. رفته رفته دزدی، رشوت، خیانت، اختلاس، فعال مایشائی و خودسری عادت می‌شود.

روسو حکومت ملی را به سه قسم تقسیم کرده بود؛ زیرا او طبیعت انسان را خوب می دانست. روسو می گفت [که] مملکت باید یک قوه مقننه، یک قوه مجریه، در بالای آنها یک قوه قضائیه یا محاکمه داشته باشد. او می دانست که اگر قوه مقننه و اجرائیه یکی بشود، همیشه ارتجاع و استبداد قانون و جامعه ملی را تهدید خواهد کرد. زیرا اجراکنندگان همیشه سعی می کنند که قانون به منافع آنها باشد. اخبارات آنها را محدود نکنند. همین طور روسو احساس کرده بود که اگر مأمورین اجرای قانون مسئولیت خود را احساس نکنند، اگر تشکیلاتی نباشد که تشخیص بدهد آیا این کار که فلان مأمور می کند موافق قانون است یا خیر، البته قانون اجرا نخواهد شد. از این جهت آن روح بزرگ گفت که باید قوه قضائیه نیز در دست ملت باشد. باید ملت نوکرهای خود را محاکمه کند. باید مأمورین ادارات ملی بدانند که اگر برخلاف قانون حرکت بکنند، فوراً محاکمه خواهند شد.

درست است که جراید خارجه نیز از عملیات حکومت تنقید می کند و در مطبوعات سایر ممالک مبارزه قلمی و اختلاف نظر زیادتر از مطبوعات ایران است. در پارلمانها نیز دولت را تنقید می کنند. مبارزه صنفی، مجادله سیاسی نمایندگان ممالک متمدنه جدی تر از نمایندگان ما است. اساساً در مطبوعات و مجامع ملی ما مبارزه اساسی و مشاجره سیاسی و فکری نیست. تمام این داد و فریادها حقوقی است. در پارلمان آلمان سوسیالیستهای دست چپ با سوسیالیستهای دست راست مبارزه می کنند. اما هیچ دیده نشده است در مجلس مبارزه در باره دزدی یک نفر مأمور و غارتگری یک نفر وزیر خیانت کار، یک نفر زمامدار مطرح شود. این وظیفه قضات است. اگر وزیر خیانت نمود، باید محاکمه شود. اگر ولیعهد برخلاف شرافت ولایت عهدی سبب رسوایی مملکت را فراهم آورد، باید محاکمه شود. اگر والی مردم را بدون محاکمه تیرباران نمود،

باید محاکمه شود. اگر حاکم از مالیه فلان ایالت دزدی کرد، باید محاکمه شود. اگر مستشار دزدید، باید محاکمه شود. اگر رئیس اداره برخلاف قانون مشروطه رفتار نمود، باید محاکمه شود. اگر روحانی موقوفات را اختلاس کرد، باید محاکمه شود. اگر شاه برخلاف میل و رضای ملت رفتار نمود، باید محاکمه شود.

مادامی که اصول محاکمه تعمیم نشده است، مادام که حقوق همه معین نیست، مادامی که امتیازات شخصی و صنفی در کار است، مادامی که مأمورین، وزرا و امانتداران سایر طبقات خود را ممتاز می‌دانند، دزدی و غارتگری، وطن‌فروشی و خیانت معمول بود، ملت برای آسایش و امنیت در حسرت خواهند ماند.

احیای حقوق، تعمیم قوانین جزا یکی از اهداف بزرگ حکومت ملی است. بی‌نتیجه بودن داد و فریاد مطبوعات و ملت نیز از عدم اجرای آن است. در دنیا دردی نیست که دوا نداشته باشد، فقدان دکترهای ماهر فقط درد بی‌درمان است و ما در این موضوع مفصل‌تر در آینده بحث خواهیم نمود.

ا. پرویز

۳۹

اول ماه مه *

[در] نصف اخیر قرن ۱۹ میلادی در ممالک اروپا، حکومت از دست ملوک‌الطوایف، روحانیون و اشراف خارج شده، به اختیار صنف سرمایه‌داران آمده بود. تولید ماشین‌های جدید و کشتی‌های بخار، سبب

بیگاری هزاران کارگر و صنعتگر یدی گردید. سرمایه‌داران کارگرها را زیاد به کار واداشته، هر طور که میل خودشان بود، با ایشان معامله می‌کردند. تمرکز سرمایه، عدم تساوی و تناسب در حیات و زندگانی مردم، کثرت روزافزون بیکاران، فکر سوسیالیسم [و] به اصطلاح مارکس کومونیسم را تأیید کرده و متفکرین آزاد را به فکر چاره‌جویی عملی وادار می‌کرد. زیرا زندگانی برای رنجبر (پرولتار) غیر قابل تحمل شده بود.

در سنه ۱۸۶۱ در اول ماه مه، در شهر لندن پایتخت انگلستان که از حیث تمرکز ثروت و توسعه صنایع ماشینی حایز موقع اول بود، تشکیلات و اجتماعی به اسم اتفاق ماورای ملی (بین‌المللی) به وجود آمد. در تعقیب آن، بیانیه‌ای [در بین] تمام کارگران منتشر شد. این بیانیه را معلم سوسیالیست‌ها کارل مارکس و فریدریک انگلیز [انگلس] آلمانی نوشته بود.^{۶۷}

در این بیانیه گفته می‌شد رنجبران روی زمین اتحاد کنید! «کارگر تو در اتحاد و قیام نمودن برای آزادی غیر از رنجبر استبداد چه داری که متضرر شوی؟ در عوض آن اگر موفق شوی یک عالم را خلاص کرده‌ای.»

این بیانیه دنیای سرمایه‌داری را متزلزل کرده، در میان صنف پرولتاریا (رنجبر) موجب نهضت شد. در نتیجه این بیانیه بود که بعد از ۹ سال در کوجه‌های پاریس بیرق کمون بلند شد. در نتیجه این بود که کارگران تمام دنیا توانستند اقلأً برای ادامه حیات خود، قانون واحدی ما بین خود و سرمایه‌داران تهیه کنند. وقت کار معین بشود، اولاد کارگر بتواند تحصیل کند، حفظ‌الصحه از طرف سرمایه‌داران برای کارگران تهیه شود.

هرچند بین‌الملل مزبور در اثر آنتریک بعضی از اعضای خود (در نتیجه مغلوبیت کمون پاریس) به واسطه مبارزه با آنارشیزم در ۱۸۷۳ سقوط کرده،^{*} اما روح و فکر بین‌المللیت نمرد. موضوع مبارزه و عواملی که کارگران دنیا را متحد می‌کرد از بین نرفته بود.

کارگران و رنجبران دنیا محتاج به یک تشکیلات بین‌المللی بودند که بی‌وجود آن نمی‌توانستند با سرمایه‌داران مبارزه کنند. زیرا کارگران منورالفکر کتاب‌ها و رساله‌های مارکس و انگلیز را کاملاً خوانده و از اوضاع زندگانی خود احساس کرده بودند که بدون کمک کارگران تمام دنیا عاجز از مبارزه با سرمایه‌داران هستند و فهمیده بودند که ممالک دنیا از حیث اقتصادی به هم مربوط است و صنف سرمایه‌داران نیز بین‌المللی است.

از این نقطه نظر در سنه ۱۸۸۹ در پاریس اتحادیه بین‌المللی دویم دعوت شد. در این مجمع نمایندگان انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا و غیره حضور داشتند. قبل از تشکیل جلسه اول بین‌الملل دوم، در اول ماه مه یک سال قبل از سنه فوق‌الذکر، کارگران آمریک قانون ۸ ساعت کار را در یک شبانه‌روز به دولت و سرمایه‌داران قبولانده، آن روز را برای خود عید معین کردند.

جلسه اول بین‌الملل دویم برای عملی کردن اتحاد رنجبران دنیا و برای فهماندن قوه و موجودیت کارگران، لزوم یک روز تعطیل عمومی و بین‌المللی را احساس کرد.

چون اساس تشکیلات بین‌المللی در اول ماه مه گذاشته شده بود و بیانیۀ مشهور بین‌المللی در آن روز انتشار یافته بود و چون این روز قبل از این هم در اروپا عید بزرگی بود و کارگران آمریک نیز در این روز به تعیین ۸ ساعت مدت کار موفق شده بودند، بنابراین همان عید بین‌المللی را اول ماه مه قرار دادند.^{۶۸}

الان از آن تاریخ ۳۴ سال می‌گذرد. در این مدت هر سال اول ماه مه از طرف کارگران تمام دنیا در آن جاها که کارگر وجود دارد، در آن جاها که از سوسیالیزم اثری مشهود است، عید گرفته می‌شود. معمولاً کارگرها در همین روز از ماه مه تقاضاهای خود را به دولت تقدیم می‌کنند. دول و

حکومت آن‌ها که میل دارند با ملت و کارگر با ملایمت رفتار نمایند اغلب امروز پیشنهاد ایشان را قبول می‌کنند و امروز عملاً فکر بین‌المللی را ثابت می‌کنند. اشراف و متمولین از این روز می‌ترسند. دولتی که رو به ارتجاع است از امروز، یعنی از اول ماه مه متزلزل است.

الان، یعنی بعد از ۳۴ سال شنیده می‌شود که کارگران ایران نیز می‌خواهند اول ماه مه را تعطیل کنند و مانند کارگران تمام دنیا عید بگیرند و از قراری که معلوم است سوسیالیست‌ها نیز می‌خواهند در این عید شرکت داشته باشند.

ما این تصمیم را تقدیس نموده، به مؤسسين آن تبریک گفته، راجع به موضوع وجود کارگر در ایران، یا این که لزوم همچون عیدی از نقطه نظر سوسیالیستی و غیره حرفی نخواهیم زد. لیکن اوضاع حاضره و نهضت قانون‌خواهی و آزادی طلبی که شروع شده و مردم از دولت تقاضاهای مخصوص دارند، تصور می‌کنم عید گرفتن در اول ماه مه تا اندازه‌ای بی‌موضوع هم نیست.

امروز در ایران لزوم تغییرات و اصلاحات اساسی ثابت شده است. یا به واسطه انقلاب دیموکراسی یا به آرای معتدل مثلاً اصلاح، باید یک حکومت ملی با تمام معنی تأسیس بشود و قانون اساسی که اساس حکومت ملی است تعمیم گردد. معارف و صنایع توسعه یابد، تجارت و زراعت معاصر شود.

امروز ایران محتاج اصلاحاتی است که هر بی‌حسی در آن تردیدی ندارد. خوب است رؤسای دولت و زمامداران مملکتی تأسی به حکومت‌های معتدل کرده، در روز اول ماه مه که سوم رمضان است، تقاضای ملت و خواهش آزادی‌خواهان را قبول کرده، حکومت نظامی را لغو نماید و اجرای قانون اساسی را اعلان کند و اشخاصی را که از وظیفه خود سوءاستفاده کرده، سبب بربادی مملکت شده‌اند، محاکمه نماید و

این خبر را به هر وسیله باشد به مطبوعات خارجی برساند تا در این روز که رنجبران و مظلومین تمام ممالک عید گرفته‌اند، نمایش می‌دهند، حقوق می‌خواهند، دنیا را متزلزل کرده‌اند، دولت ما نیز متمدن و مظلوم‌پرست معرفی شود. حکومت هم در داخله محبوب‌القلوب ملت و هم در خارجه محبوب‌القلوب تأمه واقع گردد.

این یک پیشنهادی است که به دولت می‌کنیم ولی چون می‌دانیم حکومت از حال ملت خبردار نیست و هر فکر جدید را هوا و هوس می‌داند، به این واسطه آن قدر هم انتظار نداریم که از این تکلیف، یعنی در اجرای قانون و رفع احتیاجات ملت عسلاً از طرف دولت اقدامی بشود. اما آنان که قانون اساسی می‌خواهند، آنان که هر روز لایحه مهر کرده به اداره روزنامه‌ها می‌فرستند، آن‌ها که حرارت به خرج می‌دهند، آن‌ها که نجات ایران را در خاتمه دادن به دورهٔ مایوک‌الطوائفی، آقای، اشرافی و دیکتاتوری می‌دانند، باید امروز همین اول ماه مه تعطیل بکنند. همین روز سوم رمضان عزا بگیرند، نه عید؛ [در] همین اول ماه مه که تمام مظلومین حقوق خود را مطالبه می‌کنند [آنان نیز] حقوق خود را مطالبه کنند.

اول ماه مه باید تعطیل بشود. این تعطیل هرج و مرج نیست. این تعطیل انقلاب هم نیست. این تعطیلی است که باید ملت از حکومت با زور حقوق خود را مسترد دارد. این عید نیست، بلکه این روز دادخواهی است. این روزی است که دولت باید موجودیت ملت را بفهمد. باید به حکومت فهماند که تو نوکر ملت هستی و باید موافق خواهش ملت رفتار کنی. تو نمی‌توانی از آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات جلوگیری کنی، زیرا این حق مشروع ملت است. تو نباید بدون رضا و خواهش ملت برخلاف مصالح ملت با اجانب معاهده عقد کنی. زیرا آن حق را ملت به تو نداده است. تو نباید و نمی‌توانی حکومت را برای شخص خود آلت استفاده قرار داده، اولاد و اتباع خود را وکیل کنی و قوم

و خویش خود را در ادارات دولتی جا به جا نمایی - مثل این که [وقتی] قوام السلطنه والی خراسان بود، برادر و دوستان او انتخاب می شدند، همین که نظام السلطنه رفت، پسر و دوستان او انتخاب می شوند - تو باید به امنیت مملکت گوشیده، نگذاری دزد و اشرار سلب امنیت از مردم نمایند و به ناموس و عزت اهالی تجاوز کنند. تو برای تفنن و گرفتن هزار تومان حقوق وزیر نمی شوی، ملت تو را برای کار، برای ایفای وظایف اجتماعی انتخاب کرده است.

این ها را باید به حکومت فهماند. ما غیر از این نظری نداریم. مقصود ما این است که حکومت خوب باشد، نه بد. ما می خواهیم ملت با حکومت باشد و حکومت با ملت. نه این که مانند امروز مردم متفر از حکومت و حکومت متوحش از ملت و هر دو بیزار از یکدیگر باشند. ما می خواهیم ملت و حکومت به کمک یکدیگر فلاکت، سفالت و بدبختی های هزار ساله را خاتمه بدهند. ما کاندید ای | تازه برای رئیس الوزرایی نداریم. ما وزیر عدلیه و یا مالیه را نیز نمی خواهیم از رفقای خود انتخاب بکنیم. ما می گوئیم رئیس الوزرا یا سایر وزرا، هر کس این کارها را می تواند انجام دهد، باقی بماند، اگر نمی تواند باید کسی پیدا کرد که بتواند موافق میل و منافع ملت کار کند.

انقلاب برای تغییر کابینه بت پرستی است. قانون کار، تساوی حقوق، تساوی کار، تساوی شرف، تساوی عزت نفس، تساوی ناموس، تساوی معارف، تساوی حق و حقانیت، ما باید برای این ها بکوشیم. فریادهای ما برای این است، نه برای فلان رجال پوسیده، یا فلان آقا. ما بت پرست نیستیم و برای اشخاص نمی کوشیم. این است خواهش ما و آزادی خواهان عموماً.

ایران را از جهت اقتصاد امروز محتاج یک تغییرات دیموکراسی و بورژوازی می دانیم. خودمان دموکرات نبوده، از دموکرات های دروغی

ایران بیزاریم و همچنین از دموکرات‌های آمریکا متفریم، زیرا آن‌ها نیز سبب بدبختی میلیون‌ها کارگر و رنجبر هستند.

ما اساساً نجات بشر را در الغای مالکیت خصوصی می‌دانیم، این دزدی هم نیست، بلکه منبع و منشاء دزدی مالکیت خصوصی بوده، انبیا و حکما هر کس به اندازه‌ای با اصول سرمایه‌داری مبارزه نموده‌اند. با این عقیده ملانماها هم ما را نمی‌توانند تکفیر کنند.

ولی ایران امروز مساعد برای الغای مالکیت خصوصی نیست، زیرا اصلاً در ایران ثروت نیست که تا مالکیت او برای عموم باشد. در ایران باید ثروت را ایجاد کرد. این مخالف مسلک سوسیالیزم هم نیست. سوسیالیزم طوری که بعضی‌ها تصور می‌کنند، مخرب دنیا نیست، بلکه برای آبادی و آزادی بشر است. سوسیالیزم برای محو سرمایه نمی‌کوشد، به ازدیاد آن سعی می‌کند. سوسیالیزم نمی‌گوید انسان عالم نباشد، انسان مخترع نباشد، انسان از صنایع مستظرفه محظوظ نشود، بلکه سوسیالیزم می‌خواهد تمام مردم متمدن بشوند.

شاید سوسیالیست بودن در ایران موضوع ندارد، یا این که لازم است این مسلک در ایران جاری شود. ما امروز نمی‌خواهیم آن را تبلیغ کنیم. امروز ما غیر از اشراف و مفت‌خورها و آلت‌استفاده‌آنها با هیچ‌کس طرف نیستیم. ما امروز برای ایران که یک عضو ناخوش و علیل جمعیت بشر است، از نقطه‌نظر سوسیالیستی، از نقطه‌نظر کومونیستی، از نقطه‌نظر وطن‌پرستی و حتی از نقطه‌نظر سرمایه‌داری اجرای قانون اساسی و معاصر شدن با ملل متمدن را لازم می‌دانیم.

اصول اداره، عادات، اخلاق، آداب، مطبوعات، معارف، تدریس، حتی لباس و حتی خوراک، همه چیز باید تغییر یابد. باید این کثافت‌ها پاک شود. باید یک دولت مقتدر ملی که واقعاً مرکزیت داشته باشد، تشکیل شود. ولایات و ایالات مسائل اجتماعی و اقتصادی خود را در انجمن‌های

ایالتی و ولایتی مذاکره و حل کنند. امروز حکومت مرکزی تنها تا دروازه طهران حاکمیت دارد و در خارج هر کس هر چه می خواهد می کند. ما نمی گوییم که ملت خوب است یا آزادی خواهان بهتر از حکومت هستند. هر یک بدی دارد و هر کس به اندازه خود مقصر است. از این روست که ما نیز مانند سایر کارگراها و سوسیالیست ها طرفدار تعطیل [اول] ماه مه و نمایش در آن روز شدیم.

نظریات ما در این عید: [این عید] ملی، و در عین ملی بودن، بین المللی است. مادام که ما ملت با تمام [۹]* از کجا می توانیم داخل به فوج بین الملل شویم. زیرا ما را قبول نمی کنند و راه نمی دهند. ما موجودیتی نداریم. باید تهیه کنیم. ما ثروت نداریم تا بر علیه آن نمایش بدهیم. ما امروز جهالت، تبلی، اشراف مفت خور، جانی، قاتل، اشرار، ملوک الطوائف و خان خانی داریم. ما باید بر علیه آن ها نمایش بدهیم. ما باید در اول ماه مه مانند یک ملت زنده خود را معرفی کنیم. نه این که تنها اول ماه مه، بلکه هر روز، هر دقیقه - بعد از ساعت کار، زیرا ساعت کار کسی به کار سیاسی مشغول بشود، گناه است - باید نمایش های اجتماعی، میتنگ های سیاسی و کنفرانس های اخلاقی بدهیم. سیاست بین المللی را تعیین کنیم.

این است وظیفه کارگران و برزگران، ملیون، تجار، کسبه و سایر اصناف در روز اول ماه مه. شعارهای ما باید این باشد:

زنده باد قانون اساسی، زنده باد حقوق و مساوات، پاینده باد ایران معاصر و متمدن، زنده باد ایران جوان، زنده باد [اول] ماه مه و حقوق مظلومین دنیا، زنده باد آزادی.^{۶۹}

فرقه‌های سیاسی در مجلس *

در خارج مجلس شورای هیاوهی احزاب سیاسی به فلک عیوق رسیده است. به قدری فرق مختلفه از ارتجاعی، اسلامی، ملی، دموکرات، به اقسام مختلفه، سوسیالیست و غیره تشکیل شده که برای بیان احصائیه آنها یک کتاب منصلی باید نوشت.

اساساً در تمام پارلمان‌های دنیا فرقه‌های سیاسی معین و هرکدام صندلی و جای مخصوصی دارند و نماینده‌های فرقه‌های سیاسی مرام و مسلک معینی دارند که در موقع مذاکره یک موضوعی، هرکس مطابق مرام خود از نقطه نظر منافع فرقه خویش در آن موضوع مذاکره نموده، رأی می‌دهد یا رد می‌کند.

در مجلس شورای بادکوبه در زمان مساوات‌چی‌ها یک نفر وکیل کمونیست بوده که حالیه وزیر جنگ است.^{۷۰} در آن زمان هر مذاکره و مباحثی که مطرح می‌شد، این وکیل کمونیست غالباً فریاد می‌کرد: «کارگران از گرسنگی می‌میرند و شما مشغول طرح این قانون‌ها می‌باشید.»

ولی بدبختانه در ایران این مسئله هم مثل سایر کارها درهم و برهم است [و کسی نمی‌داند مذاکرات اکثر نمایندگان ما از روی چه اساسی و مأخذی است. یک وکیل در آن واحد سوسیالیست است، ملی است، کمونیست است، مذهبی است، ارتجاعی است.

صرف نظر از نماینده‌های منفرد و مستقل که به واسطه بی‌مسلکی و بی‌اشپشتان نمی‌توانند موضوع بحث واقع شوند، حالا در مجلس ما سه دسته وجود دارد:

۱- اکثریت که از نمایندگان دموکرات‌های مستقل، زره‌پوش، چپ -
ارتجاعی، محافظه‌کار و غیره تشکیل شده.

۲- سوسیالیست اونیفیه [اجتماعیون اتحادیون].

۳- سوسیالیست دموکرات.^{۷۱}

ما در این جا نمی‌خواهیم از ماهیت بعضی از حیوان‌های عجیب‌الخلقه
که فقط برای اغفال و پیش بردن مقاصد سوئی قدم به عالم سیاست
گذاشته‌اند، بحث کنیم؛ ولی مقصود ما این است که بگوییم در مجلس
چهارم احزاب سیاسی موجود است. حتی دولت هم از وجود این دسته‌ها
مسبق و مجبور شده است که برای تهیه نقشه اصلاحات از هر کدام این
دسته و پارٹی‌ها یک عده برای کمیسیون دوازده نفری تقاضا کند.

در میان مردم هم وجود این پارٹی‌ها و نمایندگان‌شان در مجلس معین و
معلوم است که هر بجهٔ سیاسی می‌تواند لیدرها و نمایندگان‌شان را
بشمارد. حتی بعضی می‌گویند که مطابق ترقی کرن و وقت همیشه آن‌ها که
دیروز جلو و عقب بودند، امروز هم همانند. پس اعتدالی و دموکرات‌های
تند دیروزی امروز دموکراتی سوسیالیست را تشکیل داده‌اند. تنها فرقی که
کرده، محدودی که در این مدت چند سال فترت مکتبی پیدا کرده یا
وعده‌ها یا محبت‌هایی دیده‌اند، قدری قدم‌شان سست شده و مجبوراً با
عقبی‌ها و کندروها همراه شده‌اند. پس می‌توان همان تاکتیک و سیاست
دیروز را از امروزی‌ها منتظر شد. عجبالتاً ما با این‌ها کار نداریم و به زودی
برده از روی کارها برداشته شده، هویت هر کس معلوم می‌شود. ولی
هدف ما در این است که این نمایندگان یا جسارت ندارند [مرا] خود و
مسلک خود را در پارلمان اظهار کنند، یا به واسطهٔ محافظه‌کاری و عدم
مناسبت مسلک با عملیات و اظهارات‌شان، می‌ترسند مشت‌شان باز شود.

مثلاً در خارج برای گول زدن افراد آزادی‌خواه و اغفال مردم، نلان
وکیل خود را سوسیالیست اونیفیه معرفی کرده و در آزادی‌خواهی و

تندروی خود را حتی از کمونیست‌ها جلوتر نشان می‌دهد؛ ولی وقتی که در مجلس مذاکره انتخابات به میان می‌آید، همان وکیل آزادی‌خواه طرفدار انتخاب دو درجه‌ای شده و دیگری باسواد بودن را شرط انتخاب می‌داند، سومی بی‌سوادها و دهاتی‌ها را از حق انتخاب محروم می‌کند. چون رسماً هویت این نمایندگان معلوم نیست، اذهان عامه مشوب شده و کسی نمی‌داند چه بگوید و مردم نمی‌دانند این طرفدار انتخاب دو درجه همان وکیل تندرو و عضو مهم سوسیالیست اونیفیه است که حتی از فرقه محافظه‌کاران هم عقب‌تر رفته است.

به هر حال ما به وکلا تکلیف می‌کنیم که جسارت داشته، این ماسک را از صورت خودشان برداشته و در پشت پرده بازی نکرده، مردم را گول نزنند. زیرا از دیگران استفاده کردن عیب بزرگی است. هرکس باید هر چه دارد و می‌تواند به قوه روش خود بکند [؟] لازم است هر دسته مرام خود را روی میز رئیس مجلس گذاشته و نمایندگان خود را رسماً در پارلمان معرفی کرده، در صندلی و محلی که مخصوص اوست جای گیرد تا اگر وقتی وکیلی برخلاف مسلکش در مجلس حرفی زد، مردم دروغ‌گویی و بی‌اعتقادی او را نسبت به مسلک بفهمند و تکلیف خود را با این وکلای مزور که در خارج تظاهراتی علیحده و در مجلس مذاکراتی دیگر دارند، بدانند.

شاید بعضی‌ها تصور کنند که این موضوع سبب پاره شدن رشته اقلیت و اکثریت خواهد شد. به عقیده ما این تصور هم بی‌موضوع است، زیرا در صورت معلوم شدن هویت نمایندگان، آن وقت دسته‌های متجانس در روی اصول مشترک بهتر می‌توانند بدون تزلزل ائتلاف کنند. به علاوه افراد تشکیلات که خارج از مجلس شورا هستند، از روی وضوح خط‌مشی و تاکتیک خود را دانسته و پشتیبان حقیقی ائتلاف‌کنندگان می‌شوند. ما باید حقیقتاً آدم و متمدن شویم، آن وقت توقع داشته باشیم که

سایرین با ما مثل آدم رفتار کنند. در همسایگی ما مسلمان، روس، گرجی و ارمنی وجود دارد که به اعلی درجه تندی می‌روند و هرچه شما بخواهید در گوش‌های خود پنبه گذارده، اظهار بی‌اطلاعی کنید، معهذا این سیل تأثیرات خود را در خانه ما کرده و خواهد کرد و شما با این عقل‌های ناقص به هیچ وسیله نمی‌توانید جلوگیری کنید.

در خانه کس است، یک حرف بس است.

پریروز تقی‌زاده در کاوه گفت: «معاصر شوید»، دیروز ما گفتیم. اما اگر شما نفهمید و اغراض خصوصی را باز هم موضوع کارهای خود قرار دهید، جز بدبختی و فلاکت برای خودتان ثمری نخواهد داد. ما منتظریم که این ماسک‌ها برداشته شود و شجاعت و جسارت که آخرین چاره دردهای بی‌درمان ماست، به میدان آید. والا ناچاریم اطلاعات جامعی از فرقه‌های پارلمانی با اسامی نمایندگان آنها و مقاصدی که دارند و منابعی که آنها را تقویت می‌کنند به طور واضح تهیه و در روزنامه درج کرده و مذاکراتی را هم که در این مدت وکیل‌ها در موضوع [های] مختلفه برخلاف مسلک خود اظهار کرده‌اند، از نظر عامه بگذرانیم تا مردم از مقیاس شیادی این ریاکاران مسبوق شده، بعضی از آزادی‌خواهان خود را از دام اغفال این‌ها خلاص کنند.

برای نجات جماعت باید نیت را خالص کرد و هر هوس و آرزوی شهوانی را از قلب بیرون نمود تا موفق به مقصود شد، والا هر دسیسه و نقشه شخصی دو روز مجری [؟] و بعد ظاهر و هویدا می‌شود.

فردا چه باید کرد؟*

سیاست دولت و مجلس روز به روز تاریک‌تر می‌شود. ارتجاع مانند پلنگ زخم‌خورده به خود می‌پیچد و برای حمله جدید فرصت می‌طلبد. ملت تاشا می‌کند، می‌خندد و می‌گرید، تعجب می‌نماید، تصدیق و تکذیب می‌کند. اوضاع کارگر، کاسب، فلاح، تاجر، صنعتگر، استاد، شاگرد بعد از این همه قیل و قال همان است که بود. رؤسای ایلات مشغول چپاول اموال رعایا و کسبه موهوم‌پرست مشغول موهوم‌پرستی، خائن به خیانت خود مشغول، دزد در کار دزدی، هر کس به عادت معمول خود باقی است. حکومت نظامی که همه بودن آن را به حال ملت و مسلکت مضر می‌دانند، باز هم اعلان می‌دهد: تار نزنید، نمایش ندهید، روزه بگیرید و کسی نیست بگوید: به تو چه؟ گیریم به مصلحتی تو حکومت نظامی هستی! وظیفه حکومت نظامی غیر از این است که تو فهمیده‌ای. مردم در قرن بیستم تار می‌زنند، نمایش می‌دهند و خودشان در مقابل عقیده و خدای خود مشغول می‌باشند. تو باید از هرج و مرج، دزدی و خونریزی جلوگیری کنی. به زندگانی خصوصی مردم و عقیده افراد چه کار داری؟ این دیگر حکومت نشد، لجاجت شد. به آن حکومتی که با ملت لجاجت کند، چه باید گفت؟

بلی اوضاع همان اوضاع دو ماه قبل است. فقط چیزی که هست امروز ظاهراً در طهران بعضی جراید که نتوانستند در مقابل حمله ارتجاع خودداری کنند و در نتیجه مختصری آن هم قولاً، نه عملاً بر ضد ارتجاع اقدامات کردند. تحصن در سفارت روس و حضرت عبدالعظیم باقی بوده، متحصنین بهارستان نیز به آن علاوه شدند. دیگر حکومت دلیلی

ندارد که مردم را اغفال کند و تحصن در سفارت خارجه را بهانه قرار دهد. زیرا حکومت تحصن در سفارت اجنبی را مداخله به کارهای داخلی ایران می دانست و به این بهانه استنکاف از اجرای قانون اساسی داشت. اینک در بهارستان نیز آزادی خواهان متحصن شده اند. حکومت باز هم سکوت کرده. ما از اول می دانستیم مسئله چطور است، اما بعد از تحصن در بهارستان بر همه معلوم شد که مسئله مداخله اجنبی بهانه بوده، بلکه منافع شخصی و صنفی اشراف برخلاف اجرای قانون اساسی است.

ما می خواستیم کار فردا را معین بکنیم و از موضوع دور افتادیم. تا به حال شعار آزادی خواهان فقط اجرای قانون اساسی بوده است، اما این شعار مبهم شاید به عقیده بعضی غیر عملی است، بلکه بعضی از عوام نمی دانند قانون چه چیز است. آیا سنگ است؟ دیوار است؟ نان است؟ کارخانه است؟ کار است؟ بهشت است؟ چیست؟ بنابراین پیشنهاد [باید] طوری باشد که همه معنی و اهمیت آن را بدانند.

عوام از اوضاع حاضر دلتنگ و از عملیات مرتجعین متنفر است و وظیفه منورالفکرها است که تقاضا و خواهرش آن ها را به عبارت ساده و مختصر بنویسند و احتیاجات ایشان را از میان الفاظ مغلق بیرون کشیده و آشکار بگویند که ملت امروز چه لازم دارد و چه چیز را باید حکومت مجلس یا اشخاص اجرا کنند. وقتی که حکومت مسامحه کرد، ملت و توده عوام خواهد فهمید که مسئله در کجاست و مقصود چیست؟

از این نقطه نظر ما چیزهایی را که به عقیده خودمان قابل اجرا می دانستیم روی کاغذ آوردیم. خیلی خوشوقت می شویم که معارضین و موافقین نیز نظریات خود را که چه باید کرد به طور واضح بگویند. به عقیده ما:

۱- فردا باید بدون تأخیر در تمام نقاط ایران حکومت های نظامی لغو شود، زیرا مخالف قانون اساسی است.

- ۲- محبوسین سیاسی که به جرم آزادی خواهی یا هر نوع مسلک سیاسی در ایران توقیف شده اند، آزاد گردند.
- ۳- جرایدی که تا به حال بدون محاکمه هیئت منصفه در مرکز یا ولایات توقیف شده اند، منتشر گردند.
- ۴- اصول امتیاز روزنامه که برخلاف قانون اساسی است، ملغی گردد.
- ۵- نظارت و جلوگیری از هر قبیل مطبوعات آزادی خواه لغو شود.
- ۶- کنفرانس، میتینگ، اجتماعات، تعطیل [اعتصاب] در همه جا آزاد باشد.
- ۷- مأمورین دولتی که به آن‌ها اتهام دزدی و خیانت زده شده، اعم از وزیر یا وکیل یا مستشار تحت محاکمه بیرون آیند [؟]
- ۸- قانون برای تعیین حدود کارگر و کارفرما وضع شود.
- ۹- از تعدیات ملاکین نسبت به رعایا کاملاً جلوگیری شده و قانون معینی برای حدود آن‌ها وضع شود که نتوانند بر آن‌ها تحمیل کنند.
- ۱۰- اراضی خالصه بین رعایا تقسیم شود.
- ۱۱- اصول مالیات بر عایدات تعیین شده و مالیات‌هایی که تحمیل به فقرا است، ملغی گردد.
- ۱۲- انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی شروع شود.
- ۱۳- ادارات کشوری از اختیار مأمورین لشکری خارج شود.
- ۱۴- مسافرت آزاد و جواز ملغی شود.
- ۱۵- در مناسبات تجارתי و قوانین گمرکی تجدید نظر شود.
- ۱۶- به طور کامل از مظالم و غارتگری حکام و مأمورین دولت عموماً جلوگیری و در صورت تجدید فجایع آن‌ها، مجازات سخت به آن‌ها داده شود.*

چنین به نظر می‌رسد که مواد فوق‌الذکر مواد اصلی برنامه حداقل حزب کمونیست ایران بوده باشد.

این‌ها مسائلی است که به عقیده ما باید فردا حل شود. این‌ها وظیفه حکومت و مجلس شورای ملی است. اجرای مواد فوق‌الذکر برای حکومت ضرری ندارد ولی ملت می‌تواند نفسی به راحت کشیده، به فکر اصلاح اخلاق، عادات، ادبیات سیاسی، زندگانی و وسایل زحمت مشغول شود.

رفقا! قارئین! کارگران! زارعین! کسبه و تجارا! ملت! اجرای این مواد باید به کمک تمام شماها به عمل آید. این پیشنهاد موهوم نبوده و عملی است. ما می‌دانیم احتیاجات ملت و مملکت هزار دفعه زیاده‌تر از این است. مثل تعلیم عمومی اجباری و مجانی، راه آهن، ترقی تجارت و صنایع، مدارس فلاحتی و صنعتی، تألیف کتب علمی، کارخانجات و هزار احتیاجات از این قبیل که ما فقط تاکنون اسمی از آن‌ها شنیده‌ایم و برای به دست آوردن آن‌ها باید بکوشیم.

اما اجرای مواد فوق فقط راهی به عالم تمدن باز خواهد کرد و ما بعد از این می‌توانیم قدری آسوده شده، به فکر رفع سایر احتیاجات بیهتیم. مواد فوق‌الذکر و خیلی چیزهای دیگر مسائلی است که خود ملت برای گرفتن آن سعی کرده، فداکاری نموده، به سر دار رفته است، خون ریخته، خون دل خورده، در مجلس‌های تاریک سال‌های دراز پوسیده شده و تهمت خورده است. منتها زمامداران خائن مدتی از سرنیزه اجانب استفاده کرده و این حقوق ملت را سلب کرده‌اند. ایرانی برای این قانون چه زحماتی که نکشیده، چه جوانان آزادی‌خواه سینه‌های خود را سپر توپ‌های مسلسل لیاخوف‌ها و میلرهای روسیه تزاری و اسمیت‌ها و هیک‌های انگلیسی ننموده‌اند؟ این آزادی را انگلیس‌ها یا ترکمن‌ها برای ما نگرفته‌اند. پیشقدم‌های آزادی برای گرفتن این حق مشروع از طرف مرتجعین موهوم پرستان و مفت خورها مگر بابی، کافر، جاسوس، بی‌دین، وطن‌فروش معرفی نشده بودند؟ کی می‌تواند این‌ها را انکار کند؟ کی قادر است تاریخی را که با خون جوانان نوشته شده است، محو نماید؟ اگر فردا

هم نشود، پس فردا این حق را ملت خواهد گرفت. ولی خوب است که فردا همین مشیرالدوله، همین سردار سپه این حق مشروع را به صاحبانش مسترد دارند و خود را از مسئولیت تاریخی تبرئه کرده، آلت استفاده اشراف نشوند. بهانه تراشی و به دفع الوقت گذراندن دو روز تأثیر دارد. اول باید با اجرای مواد فوق ملت را آزاد و راضی نموده و به پشتیبانی ملت ملوک الطوائفی و خان خانی را از میان برداشت.

مگر نه اوضاع آذربایجان که باعث ازدیاد شرارت سمیتکوی^{۷۲} کرد شد، به واسطه همین ناراضیاتی ملت تولید شد؟ مگر نه قوای مرکزی که بایست صرف سرکوبی اشرا و قطاع الطريق شود، به جنگ داخلی و مبارزه با ناراضی ها صرف شد؟

شما اگر طرفدار دولت مرکزی هستید، چرا ملت را از خود ناراضی نگاه داشته و به همین واسطه ملوک الطوائفی را تقویت می کنید؟ شما اگر طرفدار ملت و بر ضد اصول خان خانی هستید، چرا ملت را از خود راضی نمی کنید؟ معلوم نیست چه هستید؟ چه می خواهید؟ چه می کنید؟ و ایران به کدام مملکت دنیا شبیه است. ایران سیصد سال از ترقی بشری عقب مانده و با این رفتار شما هر روز عقب تر می رود و بالاخره معلوم نیست عاقبتش چه خواهد شد.

آقای مشیرالدوله باسواد، آزادی خواه، متمدن! سردار سپه ملت پرست، غیر اشراف، فداکار! اعضای صالح چهارمین مجلس شورای ملی! لجاجت، محافظه کاری، بهانه تراشی و [به] دفع الوقت گذراندن بس است! خطرناک است! قبول تقاضای ملت برای شما افتخار است نه ننگ. تصور نکنید اگر مطابق میل ملت رفتار کنید اسباب شکست شما می شود، بلکه برعکس موجب رضایت ملت و استحکام مبانی حکومت مرکزی و بالاخره باعث ترقی مملکت خواهد بود.

تربیت اجتماعی *

در میان جراید آزادی‌خواه مرکز در خصوص شکل اصلاح یا انقلاب دو نظریه است. یک دسته بازوی توانای یک مرد لایق را لازم می‌دانند و اصلاح اخلاق را از افراد و اشخاص منتظرند. دسته دیگر طرفدار اصلاح هیئت جامعه هستند و قارئین حقیقت می‌دانند که ما هم به دسته اخیر منسوب هستیم. یعنی ما نیز مانند سایر همفکرهای خود اصلاح اجتماعی را لازم می‌دانیم و حفظ آزادی را از وظایف ملت می‌شماریم.^{۷۳}

هرچند آن‌ها که از اساس مباحثه خبردار نیستند، روزنامه‌های آزادی‌خواه را نیز در شخصیت‌پرستی متهم می‌کنند و تشتت افکار را در خصوصیت می‌دانند، اما ما به این معتقد نبوده و نیستیم. ما سبب اختلاف عقیده را در سهو علمی، نه جنایت عمومی رفقای آزادی‌خواه می‌دانیم. اساس یکی است، ما هم از اوضاع حاضره متأثریم. ما تغییر این وضع خراب را می‌خواهیم، ایشان هم. فقط اختلاف در راه تغییر و اصلاح است. این موضوع تنها در ایران اتفاق نیفتاده، بلکه از دوره اقتدار روم [امپراتوری روم] این اختلاف نظر موجود، در قرن ۱۹-۲۰ توسعه یافته، اساس دو فلسفه بزرگ‌تر را تشکیل داده است که اگر مختصری از آن نظریه بحث بکنیم، شاید بتوانیم از عهده اثبات ادعای خود برآییم. در میان علمای اجتماعی دو فکری که گفتیم حائز اهمیت بوده، عبارت است از مسلک کالکتیویزم (اجتماعی) اندیویدوالیزم (آنارشیزم) انفرادی.

انفرادیون در تمام کتاب‌ها و آثار خود کوشش کرده‌اند اثبات نمایند که اصلاح اوضاع بشر بسته به اصلاح اخلاق افراد است. باید طوری کرد که

افراد خوبی را از بدی تمیز بدهند و آنچه خودشان راضی نیستند، برای غیر هم اجرا نکنند. به عبارت اخری باید وجدان حاکم باشد و انسان تابع وجدان بشود. تا وجدان حاکم نیست، ظلم و فجایع حکمفرما خواهد بود. چون هیئت جامعه متشکل از افراد است، اصلاح افراد موجب اصلاح هیئت جامعه است. آثار پرقیمت باکونین^{۷۴} معلم اول انفرادیون مبارز کارل مارکس (مخالف کارل مارکس) و تألیفات کروپاتکین^{۷۵} و سایر آثارشیست‌ها و انفرادیون، در اطراف این اساس نوشته شده است. برای این است که آثارشیست‌ها هر نوع قانون و حکومت را غلط می‌دانند. می‌گویند فقط آثارشیزم مادر قانون است. حاکم حقیقی وجدان بشر است و بس.

اما پیروان عقیده «کالکتیویزم» (اجتماعیون) می‌گویند که ما در یک دوره‌ای زندگانی می‌کنیم که مردم به یکدیگر محتاج هستند و احتیاج موجب روابط و علائق بزرگ افراد بشر به یکدیگر گشته است. انسان امروز مشترک‌المنافع است. فرد تنها قادر به ادامه حیات معاصر نیست. این‌ها برای اثبات عقیده خود، فلسفه حکیم والا شآن انگلیسی «داروین» را پیش می‌کشند.

داروین می‌گوید که طبیعتاً انسان ظالم و جابر است، زیرا تمام ذی‌روح به واسطه خوردن ذی‌روح و محو کردن زنده ضعیف‌تر از خود زندگانی می‌نماید. حیوانات، نباتات که به واسطه علم روح (بیولوژی) ذی‌روح بودنشان ثابت شده است، با خوردن و محو کردن ذی‌روحي مانند خود ادامه حیات می‌نمایند. اجتماعيون می‌گویند انسان طبعاً ظالم و غدار است. تالستوی تشویق می‌کرد که مردم گوشت نخورند، زیرا حیوانات جان دارند، اما اساساً نباتات را که دارای جان بودند به مصرف می‌رسانید، زیرا مجبور بود.

پس وقتی که انسان ظالم، خودخواه و قاتل است، هر فرد می‌خواهد

خودش بهتر از سایرین زندگانی کند و تمام خوبی‌ها نسبت به او بشود. کدام وجدان می‌تواند از ظلم خون‌خواری جلوگیری نماید؟ آیا وجدان داریم که هر روز گوسفند و گاو را در مقابل چشم بچه‌اش سر بریده می‌خوریم؟ آیا راضی می‌شویم ذی‌روح دیگر با ما این طور معامله بکند؟ البته خیر. پس مردم نمی‌توانند در مقابل طبیعت اعتنا به وجدان نموده، از ظلم و تعدی خودداری نمایند. علم و معارف نیز از اصلاح عادات و اخلاق افراد عاجز است. زیرا هر دقیقه در هر جا می‌بینیم که منورالفکرها، آن‌ها که معلومات زیاد دارند، عامی‌ها و بی‌سوادان را گول می‌زنند. دانایان از نادانان زیاده‌تر ظالم و بداخلاق هستند. به عقیده این‌ها باید جامعه را تربیت کرد. باید همه افراد در مقابل جمعیت مسئول باشند. باید هیئت جامعه جلوگیری از فجایع و مظالم افراد بکند.

اگر مندرجات مطبوعات مرکز و ولایات را درست ملاحظه کنیم، این دو جریان را خواهیم دید. جراید ایران نیز دو اساس را تعقیب می‌کنند. مسلک انفرادی و مسلک اجتماعی. انفرادیون می‌نویسند افراد ملت بداخلاق هستند؛ ما روسو، میرابو نداریم؛ مونتسکیو نداریم. ما به این واسطه نمی‌توانیم اخلاق خود را تهذیب کنیم و قابلیت تجدد نداریم. با این که این‌ها سهو علمی می‌کنند، متأسفانه تاریخ را نیز نمی‌فهمند. این‌ها گمان نمی‌کنند که سبب انقلاب فرانسه و موجب تجدد فرانسوی‌ها روسو و مونتسکیو بوده است. در صورتی که حقیقت برخلاف تصور آن‌ها [بوده] و اجتماع فرانسه روسو و مونتسکیو را تهیه نموده است.

افراد هر قدر جدی باشند، فرد هستند. جمعیت فعال، جمعیت قادر، جمعیت عالم است. منتها اشخاص زیرک چون جمعیت را خوب شناخته‌اند، همیشه موافق احتیاج جمعیت حرف زده و از این نقطه نظر اهمیت پیدا کرده‌اند.

بعضی‌ها فریاد می‌کنند: برای ما یک بازوی توانا و یک مرد دلیر لازم

است. این هم سهو بزرگی است. در این قرن یک مرد توانا قادر به هیچ چیز نیست.^{۷۶} این جای ملت زنده، یک جمعیت توانا لازم است. مرد به تنهایی از عهده اصلاح اوضاع عمومی بر نمی آید. به عقیده رفقای ما در صورتی که اکثر ایشان را نمی شناسیم، فقط از نقطه نظر این که فکرشان را صحیح می بینیم رفیق خطاب می کنیم ملت و جامعه را باید تربیت کرد. باید ایران تربیت اجتماعی داشته باشد. باید به قول صاعقه^{۷۷} مکتب اجتماعی ایجاد کرد. این فکر بزرگ قابل تصدیق است. حقیقتاً هم این طور است. مادام که جمعیت تربیت نشده، مادام که ملت قانون را نفهمیده، مادام که عادات و اخلاق از روی منافع اجتماعی اصلاح نشده، موفقیت و ترقی نصیب ما نخواهد شد.

جامعه باید از خیانت جلوگیری کند. ملت باید خوب را خوب و بد را بد بگوید. این هم در نتیجه تربیت اجتماعی است. باید افراد بفهمند که در جمعیت مسئولند. جمعیت منتقم است. جمعیت می بیند. جمعیت جلوگیری می کند. بدبختی های ما که سوء اخلاق افراد است، از فقدان تربیت اجتماعی می باشد. تربیت اجتماعی و مکتب اجتماعی کدام است؟ در این خصوص جراید چیزی نگفته اند و تصور می کنیم جریان خودش این فکر را نیز ایجاد خواهد کرد. نویسندگان در خصوص وسایط تربیت اجتماعی چیز خواهند نوشت.

ما تصور می کنیم مکتب اجتماعی که نتیجه عملی خواهد داد، تنها کنفرانس ها، میتینگ ها و نمایش ها نیست. بلکه لازم است ملت به انتخاب وضع قانون اشتراک نماید. ما تصور می کنیم اگر انجمن های ایالتی و ولایتی انتخاب شود، اگر بلدیة قانونی تأسیس شود، یک مکتب اجتماعی خواهد بود. این جا افراد رأی خواهند داد، نطق خواهند کرد، مباحثه خواهند نمود، دردهای اجتماعی خود را خواهند گفت. اما آقایان این مکتب را نمی خواهند. زیرا از عالم بودن اجتماع و از فهمیدن جمعیت می ترسند.

یکی هم توسعه تشکیلات صنفی کارگر، تجار و کسبه است. این اتحادیه‌ها و جمعیت‌ها نیز در اخلاق اجتماعی تأثیر دارد. این‌ها به افراد می‌فهمانند که انسان باید ناموس اجتماعی داشته باشد و اگر بر ضد منافع عموم رفتار کرد بایکوت خواهد شد. افراد و اشخاص اگر به اجتماع عادت نکنند، فرداً فرد بد خواهند بود. اجتماع، اجتماع و اجتماع قوی لازم است.

برای توسعه اخلاق اجتماعی، ایجاد وسایط تربیت اجتماعی که عبارت است از اشتراک جمعیت در حیات سیاسی، اقتصادی، حکومت و صنف خود لازم است.

۴۳

تمدید تصویب شد *

تمدید تصویب شد و اکثر نمایندگان مجلس برخلاف اصل ۵۰ قانون اساسی رأی دادند.^{۷۸} اصل ۵۰ صریحاً می‌گوید که وقت وکالت اعضای مجلس شورای ملی دو سال است. این‌ها علناً برخلاف قانون اساسی رأی می‌دهند و گویا با تمدید می‌خواهند از فترت جلوگیری بکنند.

ما از ملت، از منصفین می‌پرسیم، این‌هایی که این عقیده را دارند، در دوره فترت کهجا بودند؟ آیا همین‌ها با وثوق‌الدوله خائن همدست نبودند؟ مگر نه این‌ها تاریخ زندگانی خود را با خیانت‌های گوناگون سیاه کرده‌اند؟ مگر نه خود این‌ها زاینده شده دوره فترت هستند؟ مگر نه همین‌ها مرتجع و مستبدین دیروزی، دشمنان مجلس ملی هستند؟ قوانینی که این‌ها وضع کرده‌اند، مانند قرارداد وثوق‌الدوله غیر از سوزاندن چه فایده دارد؟

ای کله‌های مملو از موهومات، آیا ملتفت اقدامات خود شده‌اید؟ ای طهران، ای آذربایجان، ای ولایات، چشم خود را باز کرده، ببینید چه اشخاصی را وکیل خود قرار داده، اختیار خود را، ناموس اجتماعی خود را، آزادی و شرف خود را به دست کی‌ها سپرده‌اید؟

ای ملت تو بیدار نمی‌شوی، تو تابع زوری، تو عادت به عبودیت ظالمین کرده‌ای. تمدید یعنی چه؟ یعنی این که مدت خیانت و جنایت دراز شود.

علم و عمل اثبات می‌کند که وقت وکالت هر قدر کم‌تر باشد، برای موکلین همان قدر بهتر است. اگر مدت وکالت ۶ ماه یا یک سال بود، الان شر نصرت‌الدوله‌ها از سر ملت دور شده بود.

تمدید فقط برای استفاده‌چی‌ها فایده دارد، زیرا این‌ها یک دفعه با پول و اغفال وکیل می‌شوند، به مجلس که آمدند پرده‌ها را دریده، خود را معرفی می‌کنند، می‌دانند که دوباره انتخاب نخواهند شد، این است که برای تمدید وکالت سعی می‌کنند.

ای اکثریت مقصرا ای اکثریت معلوم‌الحال! شما از روز انتقام نمی‌ترسید؟ شما نمی‌ترسید از روزی که ملت از گریبان شما گرفته، به محاکمه خلق خواهد کشید؟

آری شما جاهلید. تریاک، عرق، لهر و لعب شما را معیوب کرده. شما نمی‌توانید احساس کنید که دچار تنفر ملت هستید. شما نمی‌دانید که این ملت از خواب غفلت بیدار خواهد شد؟ شما نمی‌دانید که غضب ملت بزرگ‌ترین غضب است. می‌رسد روزی که اولاد ایران صندلی‌های مقدس بهارستان را از وجود شما پاک کند، آن وقت خواهید فهمید.

شما از جان ملت چه می‌خواهید؟ قرارداد بستید، خون زارعین را می‌خورید، ناموس ملت را پایمال می‌کنید، بی‌اعتبارنامه به مجلس می‌آیید، با پول و سرنیزه انگلیس‌ها وکیل می‌شوید، قانون اساسی را

تحریف و تغییر می‌کنید، در مقابل چشم‌تان اصول آزادی محو می‌شود، متأثر نمی‌شوید.

مگر وقت [آن] نرسیده است که دست از گریبان این ملت بدبخت بردارید؟ مگر نمی‌بینید که ایران در نتیجه فقر و فلاکت اقتصادی خفه می‌شود؟ مگر تا کی با الاغ باید مسافرت نمود و با گاو آهن حضرت نوح زراعت کرد؟ شما ده می‌خرید، پارک می‌سازید، گل‌کاری می‌کنید، اما ملت بیکار است، ملت محتاج است، ملت دارد محو می‌شود. تجارت، زراعت، معارف و صنایع وجود ندارد. شما تصور می‌کنید وظیفه شما فقط تمدید و تحدید قانون اساسی است، یا آن که حاکم‌تراشی و کابینه‌سازی. مردم با قوه الکتریک کار می‌کنند یک نفر روزی کار هزار نفر ایرانی را انجام می‌دهد. شما پول جمع کرده، در زیرزمین دفن می‌کنید و به خوبی زندگانی می‌نمایید.

ای آلودگان هوا و هوس، وظیفه شما ترقی و تمدن است. زیرا شما می‌توانید کارخانه باز کنید، صنعت‌خانه تأسیس نمایید. هم خود منفعت ببرید، هم بازار را از تسلط اجانب خلاص نمایید، هم برای بیکاران کار پیدا شود. اما برعکس زینت می‌خرید و پارک می‌سازید، عیاشی می‌کنید، الک و تریاک را تعمیم می‌نمایید، هر روز یک دختر باکره ایرانی را به شهر نو [می‌فرستید].

آیا می‌دانید چه وقت است؟ آیا می‌فهمید که چه دوره است؟ یقیناً می‌فرستید که نمی‌فهمید دل خود را خوش بدارید که وکیل دوره چهارم ایران هستید. اکثر شماها برای قبول کردن معاهده ایران و انگلیس انتخاب شده بودید، آن معاهده را ملت پاره کرده، حالا برخلاف قانون اساسی رفتار می‌کنید. دیروز مطبوعات را محدود کردید، امروز دوره وکالت را تمدید می‌کنید، فردا برخلاف انجمن‌های محلی حرف خواهید زد، پس فردا وجود مجلس شورا را بی‌لزوم خواهید گذاشت. زیرا شما آن

اشخاصی هستید که از اول طرفدار اصول مطلقه بودید. می‌رسد روزی که آن انگشت همان خائن که از بعد از ۱۶ سال اخذ مشروطه برخلاف آزادی بلند شده، بریده شود. یک روزی یک ملت همه این نطق‌های پیچ در پیچ را بر روی شما خواهد زد، خوب امتحان می‌دهید.

قانون اساسی مفت به دست نیامده، برای اخذ آن خون‌ها ریخته شده است. تحریف و تغییر آن آسان نیست. وضع کردن قانون، بستن قرارداد آن قدر زحمت ندارد، اما اجرا کردن آن هنر و مردی می‌خواهد.

شما آن روز بر له قرارداد نطق می‌کردید، مقاله می‌نوشتید، چه شد؟ کجا است آن قرارداد؟ هیچ خودتان هم نمی‌دانید، نمی‌دانید چه طور شد که ملت از شما روگردان شد. بلی بر این هم پشیمان خواهید شد! ای وکلا. ملت به شما این حق را نداده است. ملت به اختیار شما را وکیل نکرده است. اغلب شما به زور سرریزه اجانب و فشار قنسول‌های انگلیس انتخاب شده‌اید این قوانین را که وضع می‌کنید، ملت [به رسمیت] نمی‌شناسد.

۴۴

ما معلم لازم داریم نه مستشار*

ما از هر جهت عقب مانده‌ایم. وسایل زندگانی، اصول ادارات ما بدون استثنا از وزارت‌خانه‌ها گرفته تا زندگانی عاقله همه غلط است. بازار تجارت، صنعت، زراعت، مأموریت، استخدام و کار از روی اصول صحیح نیست. این را باید هر فرد ایرانی بداند. اگر امروز هم به نواقص خود اقرار

نکنیم، فردا محو و نابود خواهیم شد. باید نواقص خودمان را فهمیده، به فکر اصلاح بیفتیم. ما از زندگانی دنیای معاصر بی اطلاعیم. این برای ما عیب نیست، فقط یاد نگرفتن و نیاموختن عیب است. ما باید از ملل متمدن یاد بگیریم، ما باید از علم علمای عصر استفاده کنیم، ما باید با خواهرش و آرزو دست التماس به درگاه علمای ممالک متمدن دراز کرده، از آنها دریوزگی کنیم. یعنی از علم آنها، اختراعات آنها، صنایع آنها، اطلاعات آنها، اصول آنها استفاده کنیم. این عار نیست، بلکه شرف و مردانگی است. نباید دریادگرفتن متعصب شد، نباید جهالت به خرج داد، نباید محافظه کار شد، زیرا یک دقیقه مسامحه در این کار ما را صد سال عقب خواهد گذاشت.

اگر تا به حال نشده است، بعد از این باید بشود. باید این وسیله را بزرگ و کوچک، عالم و عامی شعار خود سازد. برویم یاد بگیریم، برویم بیاموزیم، برویم سؤال کنیم.

دولت و ملت باید در این راه از هر چه [همه چیز] بگذرند. تمام قوا باید برای این مسئله صرف بشود. نه این که تنها برویم در آن جا بیاموزیم، بلکه تمام دارایی خود را بدهیم از آن جا عالم، متخصص، معلم بیآوریم.

مستشاران و معلمین تا امروز.

از ۲۰ سال به این طرف مستشار یا معلم در ایران مد شده است. برای اصلاح ادارات دولتی از خارج متخصصین دعوت و ادارات به دست آنها سپرده شده است. این را همه می دانند. شاید فلسفه اش هم خوب بوده و تصور رفته است که مستشاران خارجی از عهده اصلاح ادارات دولتی برآمده، ملت ایران را از دست مأمورین نالایق خلاص خواهند نمود. اما تجربه گذشته و عملیات مستشاران خارجه آن قدر ناگوار است که ما را وادار می کند بنویسیم که در عوض اصلاح به خرابی افزوده شده است.

دوسیهٔ اعمال مسیو نوزها، مسیو مورناردها، موسیو مولیتورها، مسیو وستداهل‌ها و غیره به ایرانیان می‌گوید که گول خوردید و نفهمیدید. بس است. شما با دست خود ادارات خود را به اجانب تحویل نمودید، آن‌ها عوض خدمت خیانت ورزیدند، عوض اصلاح خراب کردند، عوض این که آدم حاضر کنند، جلوگیری از ترقی و فهم ایرانی‌ها نمودند. ایران را همیشه محتاج خواستند. از ۱۶ سال به این طرف ادارات مهم ایران در دست مستشاران اجانب است، چه تازگی ایجاد نموده‌اند و چه اشخاصی را تعلیم داده‌اند؟ هیچ کس را.

۱۶ سال یک عمر است. در این مدت چرا چند نفر آدم برای ما تهیه نکرده‌اند که حالیه دوباره به جانب اجانب محتاج نباشیم؟ شاید نمی‌توانستند یا نخواستند و لازم ندیدند. ممکن است بعضی‌ها تصور بکنند که بلژیکی‌ها بد آدمی هستند، فرانسوی‌ها نیز لجوج هستند، از این جهت این‌ها خوب خدمت نمودند. به عقیدهٔ ما این هم غلط است. مسئله در استفاده از آن‌هاست. ایرانی‌ها نتوانستند در مقابل مخارج گزافی که به مصرف مستشاران می‌رسانیدند، [از آن‌ها] استفاده نمایند. جلب مستشاران لازم بود، اما استفاده کردن از آن‌ها لازم‌تر. مستشار آوردیم، استفاده نتوانستیم بکنیم. الان مطبوعات از دست آن‌ها فریاد می‌کنند. خیانت‌های علنی از آن‌ها به ظهور رسیده‌ست. درست است که یک دفعه مُرگان شوستر آمریکایی برخلاف میل انگلیس‌ها و روس‌ها رفتار کرده بود، لیکن آخر معلوم نبود که او هم مانند سایر مستشاران خدمت خواهد کرد. و ثانیاً او هم خودش کار می‌کرد و یا این که ایرانی‌ها را می‌آموخت؟ مقصود از مستشار یادگرفتن است، اما ما آن را احساس نکردیم. ما لله و قیم آوردیم، ما مفت‌خور جدید احداث کردیم.

مستشاران خارجه چه خیانت‌ها که نکردند؟ گمرک ایران را بر باد ندادند؟ تجار ایران را مجبور به افلاس نمودند؟ به کارهای داخلی

مداخله نمودند؟ تمبر نذر دیدند؟ نظمیۀ را به جاسوس‌گری سفارت انگلیس مبدل نکردند؟ آزادی‌خواهان را خفه نمودند؟ رشوه نگرفتند؟ پارتی‌بازی نکردند؟ ولگرد درست ننمودند؟ چه خیانت‌ها که از مستشاران خارجی ندیدیم؟ و الان هم نمی‌بینیم؟ و بعد از این هم نخواهیم دید؟

ما ایشان را مقصر نمی‌دانیم. هرکس غیر مسئول شد، فعال مایشاء باشد، همین طور می‌کند. اروپایی، آمریکایی، بلژیکی با انگلیسی فرق ندارد.

از اول ما می‌دانستیم که مستشار را باید معلم دانست، نه مدیر ادارات. مستشار را نباید مداخله به کار مسئول داد.

ولی تا امروز که مستشاران امتحان خوب ندادند و در عوض مخارجی که به مصرف رسیده، آن‌ها یک دینار، به ایران منفعت نرسانیدند. امروز مستشار لازم نداریم. امروز ادارات ما خراب است. آدم لایق اداره‌کن خیلی کم داریم. باید همه اصلاح شود. این‌ها را هم بدون کمک و یادگرفتن از اجانب نمی‌توانیم بکنیم.

شنیده می‌شود دولت از آمریکا مستشار دعوت کرده است. ما [نسبت به] این مستشارها بدبین هستیم، زیرا نمی‌دانیم با چه شرایط [آن‌ها را] دعوت نموده‌اند. آیا دولت از تاریخ عبرت گرفته؟ اول راه استفاده از معلومات آن‌ها را منظور داشته است؟ یا آن‌ها که به آمریکا اعتماد داشته و تصور کرده است که چون آمریکا از ما دورتر است، آن‌ها مردمان خوبی هستند. یک وقت هم مرگان شوستر در ایران خوب کار کرده است، از این جهت جلب مستشار از آمریکا را لازم دیده است.

در هر صورت ما می‌گوییم که ما مستشار لازم نداریم زیرا می‌دانیم که آمریکایی با بلژیکی تفاوت ندارد. در مسئله نفت شمال نیز گفتیم که آدم خوب در دنیا پیدا نمی‌شود. هر که اعتماد به دیگران کرد، گول خورد.

ما علم لازم داریم. ما نباید این دفعه یک عده آمریکایی آورده، زمام امور را به دست آن‌ها بسپاریم. ما باید از خارجه معلم دعوت کنیم. در ادارات دولتی اشخاص مستعد و قابل پیدا نمی‌شوند. کلاس‌های موقتی یک ساله تأسیس نموده، آن‌ها را تربیت و تعلیم نماییم. با این وسیله می‌توان به اصلاح ادارات کوشید.

یکی هم از خط‌های بزرگی که تا به حال شده است و بعد از این معلوم است که می‌شود، دولت همیشه معلم و مستشار برای دوائر جلب کرده و حال آن‌که ما محتاج مستشاران صنعتی، تجارتي و فلاحتی هستیم. خوب بود دولت عوض مستشار اداره مالیه، چند متخصص صنعتی دعوت می‌نمود. صنعت قالی بافی را توسعه می‌داد. مسئله فلاحت را اصلاح می‌نمود. کارخانه چرم‌سازی و غیره تأسیس می‌کرد.^{۷۹}

۴۵

نویسندگان متملق *

به شما ای چیزنویس‌های فریب‌خورده! شما ای متملق‌ها! و ولگردها! به شما ای کسانی که از مشاهده اوضاع ملت کور و از شنیدن ناله محتاجان کر هستید! به شما ای مستغرقین هوا و هوس! به شما جواب نداده و نخواهیم داد. اسم نالایق ورق‌پاره‌های تنگین را که بعد از سه ماه یک دفعه چاپ می‌کنید، نخواهیم نوشت، مطمئن باشید! چیزی هم نوشته‌اید که کسی تنزل به جواب دادن نکند. مندرجات نامه اعمال شما را که اسمش را جریده گذاشته‌اید، برای شوخی، یکی از اعضای هیئت تحریریه حقیقت

می خواند، خلاصه می کند، به هیئت می آورد. ما که آن را تشریح می کنیم غیر از فحش هایی که لایق نویسنده است و جز عبارات مملو از تملق و مداحی چیزی نیست. معلوم است که هر کس به شما پول می دهد، آدم درست کار، وطن دوست، صحیح العمل و لایق است. هر کس به ورق پاره هایتان که اسم بلاسما است آبیون نشد، دزد است، جاسوس اجنبی است، کافر است، لامذهب است، بابی و واجب القتل است.

مخصوصاً شما از ترقی روزنامه های دیگر کوک می شوید، ناسزا می گوید، دست و پای خود را گم می کنید، حس رقابت و بخالت شما را می کشد. بالاخره طاقت نیاورده، دامن های دراز را جمع می کنید، عمامه کوچولو را که مانند عقلتان کوتاه کرده اید، در کله بی مغز استوار ساخته،^{۸۰} به اداره که سه ماه سه ماه باز نشده، می آید، چیز نوپس که نیستید، اقلان مثل بعضی ها نکته گیری بکنید. نوشته های آن جریده را که سبب طغیان حس رقابت شما بوده، رد نمایید، ناچار مجبور به فحش دادن می شوید. اتفاقاً چون بلد نیستید، فحش هایتان نیز خیلی خنک و بی مزه بوده، موجب سقوط شما می گردد.

از همه این ها بی مزه و خنک تر فوق العاده هایی است که منتشر کرده، مردم را منزجر نموده اید. فوق العاده را از عادی نیز عادی تر کرده اید.^{۸۱}

آقایان عزیز که روزنامه نویسی را به خود بسته اید، تصور نکنید که نویسندگان آزادی خواه و اصلاح طلب با شما میل رقابت دارند و نمی خواهند روزنامه های شما توسعه یابد، بلکه یقین داشته باشید که طرفداران توسعه و ترقی و مطبوعات همان اشخاص هستند که در اطراف روزنامه های آزادی خواه تمرکز یافته اند. تعرض و حمله نیز جایی دارد. شما با ناسزا گفتن کوچکی، پستی و عجز خود را اثبات می کنید. مطمئن باشید که کسی از مزخرفات شما متأثر نبوده و نیست.

رفیق دهگان از کارکنان حقیقت [است] و غالباً ایشان را تعرض می کنید،

[او] نیز به شما اعتنا نمی‌کند. با وجود این که حقیقت مال شخص دهگان نیست، ارگان یک جمعیتی است. مندرجات مختلف از طرف یک هیئت تحریریه تهیه می‌شود که دهگان نیز از اعضای آن هیئت است. با وجود این که مشترکین عهده‌دار مخارج روزنامه حقیقت است و دفتر روزنامه برای اعضای جمعیت که مسئول اوست و برای اشخاصی که علاقه‌دار به مطبوعات هستند، هر دقیقه باز است. با وجود این که خودتان هم می‌دانید [که حقیقت] به اندازه تمام روزنامه‌های طهران فروش می‌رود، باز هم حرف‌ها و تهمت‌هایی که لایق شأن خودتان است [به آن] می‌زنید.

ما از دهگان مدافعه نمی‌کنیم، زیرا ما مدافعه از اشخاص را بت پرستی می‌دانیم.

آقایانی که ادعای همکاری می‌کنید، نوشتجات خود را دوباره با دقت بخوانید. ما در عوض شما خجالت می‌کشیم، این همه لاطایلات چه ارزش دارد؟ شما که همیشه جاهل نخواهید ماند، طبعاً خواهی نخواهی مجبور خواهید شد که فکر بکنید. زیرا دنیا روز به روز تغییر می‌یابد و محیط عوض می‌شود. شاید آن وقت یکی از ورق‌پاره‌هایی را که امروز امضا کرده‌اید، پیدا کرده به شما نشان بدهند، آن وقت خجل و منفعل خواهید شد. شوخی نیست یک ملت دارد محو می‌شود، یک مملکت به طرف هلاکت می‌رود.

ارتجاع قوت یافته، مختصر حقوق و قانونی را که بعد از زحمت زیاد به وجود آمده است، از بین می‌برد. عصر تجدد و ترقی است. سایرین حاکم زمین، آسمان و زیر دریا هستند، ولی ما قوه حاکمه ملت را تا دروازه طهران نرسانده‌ایم. نویسندگان از تماشای این اوضاع مدش، این ترتیب خطرناک عصبانی می‌شوند. عملیات حکومت را تنقید می‌کنند. زمامداران را می‌فهمانند، ملت را بیدار می‌کنند، وظیفه هرکس را به

خودش می فهمانند. شما کورید، نمی بینید، عصبانی می شوید، ناسزا می گوئید، تعرض می کنید. [شما] مقصر نیستید، زیرا نمی دانید. اگر می دانستید، اگر چشم بینا و گوش شنوا داشتید، شما نیز یکی از احتیاجات ملت را تا به حال می نوشتید، مداحی اشخاص را رویه خود قرار نمی دادید.

آزادی خواهان وقتی که داخل یک موضوعی می شوند، می دانند که در این کار اشخاص متضرر می شوند. زیرا مسئله پول، نفوذ و عادات پوسیده، به نویسندگان اصلاح طلب مخفی نیست. همه این ها را سنجیده و فهمیده، طغیان حس رقابت شما بوده، رد نمایید. ناچار مجبور به فحش دادن می شوید.* اتفاقاً چون نوشتن بلد نیستید، فحش هایتان نیز خیلی خنک و بی مزه بوده، زیاده از اول موجب سقوط شما می گردد، به نوشتن اقدام می کنید. آن ها که در تحریرات خود دچار به عکس الحركه نشوند و بی جواب بمانند، معلوم است تیرشان به هدف نرسیده است.

ما می نویسیم و می دانیم که جیره خورهای اشراف متملق و ریاکاران سکوت نخواهند کرد. این فحش و ناسزاها که شما می دهید، ما را امیدوار می کند که نوشتجات ما تأثیر داشته، تیرهای ما به جگرگاه دشمن برخورد کرده است. البته اصلاحات آسان که نیست، اگر آسان بود، هر کس می توانست بکند. همیشه با موانع جنگیده، تلخی های گوناگون را متحمل شده اند تا که موفقیت حاصل کرده اند و حال آن که دشمنان آزادی امروز قوی هستند، پول دارند، تسلط دارند، نفوذ دارند، اختیار دارند، اما آزادی خواهان غیر از سر پرشور و دل جسور دارای چیزی نیستند.

احیای یک ملت و آزادی یک مملکت مسئله آسانی نیست. آن ها که برای این ها می کوشند، لابداً دوست و دشمن خود را می دانند و می فهمند کی ها تا کجا با ایشان همراه و کی ها با ایشان دشمن [هستند] و مقاومت خواهند نمود.

این مبارزه است، این جا طرف آزادی خواهان تنها حکومت نیست، بلکه مواقعی پیش می آید، حکومت هم که شما او را به بستن زبان ما دعوت می کنید، از ما مدافعه بکند، زیرا حکومت نیز از اوضاع ناگوار حاضر نمی تواند متأثر نباشد. شما تنها امروز - این را هم خیلی ناقص می توانید - بدانید، اما آزادی خواهان اصول اجتماعی را بلدند. شما تعجب می کنید از این که حقیقت چرا این قدر به حکومت و مجلس حمله می کند و توقیف نمی شود. اما آن را نمی دانید که هم حکومت، هم وکلای مجلس می دانند که حقیقت با کسی غرض شخصی ندارد، از وزراء، از اعیان، از کابینه چپ ها پول نمی گیرد. ارگان تشکیلاتی است، با سرمایه شرکتی اداره می شود. در تحت تأثیر نفوذ شخصی متنفذین چیزی نمی نویسد و فقط برای حفظ آزادی و تمدن مملکت فریاد می کند. به در خانه اشرف نمی رود. تملق به وزراء و اعیان را عار می داند. اگر شما نیز این رویه که روزنامه های آزادی خواه پیش گرفته اند، پیش می گرفتید، تصور نکنید این اندازه بی اثر و بی اهمیت بودید!

همکاران محترم، ما با شخص شما دشمن نیستیم. ما همچنین با شخصیت و شرف نفس هیچ کس کار نداریم. اگر از دزدی و شارلاتانی بعضی ها صحبت می کنیم، از نقطه نظر منافع ملی است و بس. ما می خواهیم تا اندازه ای به وظیفه خود عمل نموده، در معاصر نمودن ملت و آبادی مملکت و اصلاح معایب بکوشیم. ما می خواهیم اصول اشرفی، مفت خواری، دین فروشی، ریاکاری، ملوک الطوائفی از میان برداشته شود. ما می خواهیم به قدر امکان از حقوق کارگر، فلاح، مستخدم و سایر اصناف زحمتکش مدافعه کنیم.

این است مقصود و غرض ما. اگر شما به آن ها راضی نیستید، نشوید. ما با خواهش کسی از عقیده و رویه خود منصرف نخواهیم شد. فحش می دهید، بد دهید، ناسزا بگویید، خودکشی بکنید، برای ما اهمیت ندارد.

ما وظیفه هر کس را خواهیم گفت، زیرا ما صاحبان وظیفه را یکی [برابر] می دانیم. وزیر به زارع، وکیل به کارگر حق توفیق ندارد. هیچ کس نباید خود را از سایر مسلمانان ممتاز بداند. این مخالف مذهب اسلام هم نیست. اگر نمی فهمید، تقصیر خودتان است.

۴۶

در اطراف استعفای کابینه *

-۱-

کابینه شتر گاو پلنگ بالاخره در مقابل تهاجمات دسته های چپ و راست تاب مقاومت نیاورده، این دفعه نیز استعفا داد.^{۸۲} تا به حال مردم تصور می کردند که ممکن است در میان اشراف کسانی یافت بشوند که با میل ملت رفتار نمایند. لیکن زمامداری چهارماهه مشیرالدوله ثابت کرد که این فکر و عقیده غلط است و اشراف حامی و نگهبان اشرافیت خود هستند. ما آن چه گفتنی بود قبل از استعفای کابینه گفتیم و حالیه مخالف رویه خود می دانیم که مجدداً عملیات این کابینه را تذکار کنیم. باز تکرار می کنیم که اساساً نفوذ شخصی و قوه اشخاص هیچ است. برای ترقی مملکت حکومت لازم است که با میل و کمک آزادی خواهان کار کند. حکومت بروکراسی سبب فلاکت ملت است و دوام هم ندارد، زیرا ملت محتاج است و احتیاج او را بر علیه تنبلی اشرافی، مفت خواری و عملیات غیر قانونی حکومت می شوراند.

در این مدت چهار ماه می‌توان گفت کابینه وقت مانند میهمان‌ها رفتار می‌کرد. جواب ملت را به دفع‌الوقت می‌گذرانید. به عبارت آخری لاتکلیف بود. حکومت و ملت با یکدیگر ارتباطی نداشتند. هرج و مرج تسمام دوایر سیاسی را احاطه کرده بود، حس ارتجاع‌پرستی و آزادی‌خواهی به جوش آمده بود. مرتجعین برای محدود نمودن اختیارات ملت، آزادی‌خواهان برای اجرای اصول آزادی با جدیت هرچه تمام‌تر می‌کوشیدند و کابینه بی‌طرفانه تماشا می‌کرد. گوئیا این داد و فریادها به آن‌ها ربط نداشت. بالاخره در شب دوشنبه کابینه استعفا داد و گریبان خود را از دست این مردم خلاص نمود. علت اساسی استعفا کاملاً معلوم نیست. مردم اجرای قانون و الغای حکومت نظامی را طلب می‌کنند، ولی حکومت استعفا می‌دهد. این جا مسئله قدری مبهم است. خوب بود علت استعفای خود را به مردم می‌گفتند و ملت طرفدار آزادی را می‌شناخت و تکلیف آخری خود را می‌دانست. ما از تمام کابینه‌ها خواه جدیداً خواه حالیه فقط اجرای اصول آزادی را منتظریم. هرچند ما برله و علیه اشخاص نیستیم، ولی بعضی اشخاص هستند که خمیره وجودشان مستعد برای کار کردن مطابق میل ملت نیست. این دفعه باید حکومت ملی تشکیل داد. دوره الدوله‌ها، السلطنه‌ها تمام شد. باید این هیاکل کهنه را در موزه گذاشت و مردم بروند تماشا کنند که سبب خرابی و بدبختی ایران کی‌ها بوده‌اند.

کابینه آینده باید مرکب از اشخاص آزادی‌خواه باشد. شاید این کابینه به کابینه تمدن ایران موسوم شود. شاید چنین کابینه‌ای ملت را در امور اداره مملکت شرکت دهد. شاید مشیرالدوله آخرین رئیس‌الوزرای اشراف و ملاکین بشود و ایرانی از امروز به بعد خود را اداره نماید. اما با این مجلس، این شاه، این مردان سیاسی و لیدرهای احزاب که ما داریم حرف‌های ما فقط در عالم آرزو و خیال باقی خواهد ماند. باز هم یک پیرمرد کهنه سرکار می‌آید و باز دو روز دیگر می‌رود و یکی دیگر می‌آید.

با این ترتیب این زن هر شوهر هر روز شوهر خود را عوض می‌کند. بالاخره هم خودش، هم شوهرهایش از بی‌کفایتی عالم هستی را وداع خواهند گفت. اگر کابینه آینده نیز رویه کابینه‌های دیگر را پیش بگیرد، اگر این دفعه هم اشخاص پوسیده روی کار آیند، خواهی نخواهی زمینه یک انقلاب و جنبش بزرگی تهیه خواهد شد. باید به این مسائل شاه و مجلس به خوبی متوجه شوند و بدانند که ملت بیش از این حاضر نیست بار طاقت‌فرسای استبداد را تحمل کند. مگر ممکن نیست اشخاصی که ملک ندارند، عضو کابینه شوند یا اشخاصی که مفت‌خور نیستند، دولت را تشکیل دهند.

این حرف‌ها مضحک است. زیرا بنا به عادت وزیر باید حتماً دارای لقب بوده، پارک داشته، دارای اتومبیل شخصی باشد. دیر دیر از خانه بیرون بیاید. با مردم معاشرت نکند. نوکر و خدمه بسیار داشته باشد. وقت صدا کردن نوکر «او هو» بگوید. سواد، تجربه، فهم، عقل، دراکه، معاشرت با مردم عیب بزرگی برای وزراست. وزرا نباید از مردمان عادی باشند. و طبیعی است که در ایران هم غیر از این رجال معدودی که می‌شناسیم و هر روز عوض می‌شوند، همچون اشخاصی نداریم. کسی نیست از ما سؤال کند: ای ملت بی‌عقل اگر رئیس‌الوزرای که بر علیه او این قدر انتریک می‌کنی [می‌کنید] تا او را از کار می‌اندازید، بد آدمی بود، پس چرا دو مرتبه او را می‌آورید و چرا دوباره بر علیه او قیام می‌کنید؟ مگر این مردهای پوسیده را اول دفعه است که امتحان می‌کنید؟

این پیرمردها مکرر آقایی و حکمفرمایی کرده، سرکار آمده، امتحان داده‌اند، یک پول برای مملکت کار نکرده و رفته‌اند. این‌ها عوض نشده‌اند. همان‌ها هستند که بودند، بلکه پیری آن‌ها را بیش‌تر فرسوده و تنبل کرده است. باید منتظر کاندیدهای کابینه جدید شد که از چه طبقات تعیین می‌شوند. در هر صورت ما کار و عمل می‌خواهیم نه بت‌های جدید. ما مستخدم برای ملت لازم داریم نه فعال مایشاء.

باز هم در موضوع استعفا *

-۲-

جراید مرکز در سبب سقوط کابینه چیزها می نویسند.
ایران می گوید:

«کابینه می خواست کار کند، از اجانب جلب سرمایه نماید. ولی
هیاهو و جنجال مزدوران اجانب برای سرمایه داران کمپانی های
خارجی که از مسائل سیاسی دور بوده و همیشه به ظاهر یک جامعه
و ملتی نگاه می کنند، این پیش آمدها کمال اهمیت را دارا بوده، آن ها
را صد قدم از ما دور انداخت. آن ها دیگر به ما اعتماد نکردند.
مشکوک واقع شدیم. این جنجال ها در ولایات انعکاس بد و زشتی
را به پا کرد. هیاهو، جنجال، فحش و بدگویی، تهمت و افترا ایجاد
نقار و کدورت مراکز سیاسی خارجی را بر علیه دولت تهییج نموده و
عملیات بعضی وکلا سبب اساسی سقوط کابینه بود.»

به عقیده ایران این آدم های مصنوعی، این متقلب ها شلوق کردند [و]
نگذاشتند کابینه اجنبی ها را گول بزنند. اجنبی ها چون معلومات ندارند،
بی فهم هستند و به اندازه آقای شیخ العراقین زاده رهنما از احوال ایران خبر
ندارند از آن جهت به دولت اعتماد نکردند. دولت هم که دید با این حال
کاری نمی تواند بکند، استعفا داد والسلام.
اتحاد گناه سقوط کابینه را به عهده سفارت روس و وکلای اقلیت
تحمیل می کند و می گوید:

«این وکلای اقلیت مخصوصاً دشمن ایران هستند. مگر مشاهده

نمی‌کنید که این‌ها بالاخره نگذاشتند یک لایحه قانونی به پارلمان بیاید و اگر هم آمد نگذاشتند آن لایحه بگذرد. پارلمان معظم ما را به شکل یک «سن» مضحک درآوردند.»

خواننده چه جواب می‌دهی؟ می‌دانید کدام لایحه قانونی است که اقلیت مانع شده؟ آن لایحه بود که آزادی مطبوعات را سلب می‌کرد. لایحه‌ای که برای محمدعلی میرزا حقوق معین می‌نمود. لوایحی که حق انتخابات را از ملت سلب می‌کرد!

اگر این لوایح را اقلیت نگذاشته بگذرد، باید سرکشیک‌زاده شد و یک مستشار مسیوه‌ایم^{۸۳} داشت که عار و حیا را وداع نموده، گفت که وکلای اقلیت ظالم و عوام‌فریب هستند. مانع از کار کردن پارلمان می‌شوند. بدکار کردند و خائن شدند.

باز در همان مقاله می‌نویسد:

«مگر نمی‌بینید که حیثیت پارلمان را به عنوان اشراف و عاقدین قرارداد می‌برند تا آزادی در مملکت محو و معدوم شود. این نقشه‌های دشمن است.»

با این عبارات آقای محمدکاظم سرکشیک‌زاده می‌خواهد اثبات کند که ما یک دارالشوری و وکلای قانونی داریم ولی یک اقلیت مستبد با دستور اجانب نمی‌گذارند پارلمان کار بکند. همه این‌ها را آقای سرکشیک‌زاده می‌دانست. ما نمی‌دانیم علت آن‌که آقای «اتحاد» با روس‌ها رسماً ضدیت می‌کند، برای نرسیدن مبلغی است که تا مدتی می‌گرفت، یا آن‌که از اولیای خودش به واسطه مسترهایم این طور دستورالعمل می‌گیرد و خودش هم بی‌اطلاع است؟ در هر صورت در آخر مقاله برای خالی نبودن عریضه از انگلیس‌ها هم شکایت می‌کند و می‌گوید که ما نمی‌گذاریم که شما اراده خود را به ما تحمیل کنید! انگلیس‌ها گویا به عقیده آقای سرکشیک‌زاده مستوفی‌السمالک را می‌خواستند به روی کار بیاورند و آقای سرکشیک‌زاده فهمید و نگذاشت!

ستاره ایران تأسف می خورد که:

«رئیس الوزرای خوبی مانند آقای مشیرالدوله - که او را به مسالمت و مملکت خواهی و وطن پرستی و صحت عمل می شناسد - استعفا داده است، بعد از این باید به حال ایران گریست.»

برای آن که نویسنده های مفرط به ایشان تعرض نکنند، می نویسند که:

«ما حامی حکومت اشرافی نیستیم. آرزومند و عاشقیم که زمام امور مملکت به دست عناصر جوان افتد. ما می خواهیم طبقاتی مسئول اداره مملکت گردند که خود سختی کشیده و از حال ضعفا و بینوایان آگاه و باخبر باشند... این ها که امروز می گویند اشخاص جوان لازم است، سهو می کنند. هیچ نمی دانند، هنوز وقت [آن] نرسیده است. حالا مشیرالدوله خوب است. حکومت جوان وقتی باید سرکار بیاید که بتواند دوام داشته باشد.»

ما می گویم مگر این کابینه ها که هر روز سرکار می آیند، دوام دارند که حکومت آزادی خواه جوان نمی تواند دوام داشته باشد؟

نویسنده این مقاله خوب بود علت این مسئله را تشریح می کرد والا با آن عقیده مقدس که آن ها دارند، با تکلیفی که می کنند، به قول ملاها اجتماع ضدین است. باید منتظر شد پوسیده ها مملکت را اداره کنند. وقتی که به مرحله مرگ رسید، آن وقت جوانان بیایند ایران را نجات دهند. به عقیده ما اگر پوسیده ها لایق بودند، تا به حال کار می کردند. از این ها منتظر نباید شد. هر چه زودتر در تشکیل حکومت آزادی خواه اقدام شود، بهتر است.

ما چنانچه در شماره گذشته نوشتیم، علت سقوط کابینه در اطراف مسئله اجرای قانون اساسی است. نه این که این کابینه، بلکه هر کابینه که

توانست قانون اساسی را اجرا نماید و آزادی را مدافعه کند و جلب حسن توجه آزادی خواهان را بکند، چنین کابینه‌ای سقوط خواهد کرد. ولی رسماً این موضوع کاملاً معین نشده است که چه قوه‌ای در مقابل تمایل دولت برای اجرای قانون اساسی عرض اندام می‌کند و خوب بود به جای این که جراید ایران و اتحاد اذهان مردم را مشوب کنند و انتشاراتی بیهوده بدهند، خود کابینه رسماً علت استعفا را قبلاً اعلان می‌کرد تا بی جهت هر کسی انتشاری از روی غرض ندهد، تا خدمتگزار خائن و خائن خدمتگزار به قلم نرود.

مردم امروز تا اندازه‌ای بیدار شده‌اند. چرا خودمان را گول می‌زنیم؟ خلق این مجلس را مجلس ملی واقعی نمی‌دانند. نمی‌توانند ببینند عاقدین قرارداد در کرسی پارلمان نشسته و به نام ملت ایران حرف بزنند. خلق نمی‌توانند متحمل مظالم حکام نظامی ولایات باشند. برای ایران کارکردن لازم است. مستوفی الممالک یا قوام السلطنه چه امتیازی به آقای نویسنده ستاره ایران دارند؟ چرا او نمی‌تواند وزیر شود؟ این جا تعجب می‌کنید چون که منتظر نبودید. به نظر شما بعید می‌آید. البته بعید است. زیرا شما جز گریه کاری نمی‌توانید بکنید. مدت‌ها است که به گریه کردن عادت کرده‌ایم. گریه کار ناامیدها است. نباید ناامید شد. اگر این مقصود امروز هم به دست نیاید، فردا خواهد شد. ولی پس از خرابی‌های بسیار.

علت استعفای کابینه *

-۳-

بحران کابینه هنوز باقی است. مردم منتظرند فردا کی ها این مسند را اشغال خواهند نمود. جواب تلگراف رئیس‌الوزرا [به احمدشاه که در آن تاریخ در اروپا بود] هنوز نرسیده است. تصمیم قطعی مجلس معلوم نیست. در موضوع علت استعفا رأی‌ها مختلف است. بنابر انتشارات طرفداران آقای مشیرالدوله، سبب اساسی استعفا عملیات سردار سپه است.

جریده شفق سرخ می‌گوید: علت استعفای مشیرالدوله بعد از انتشار مکتوب کارگر قورخانه^{۸۴} شروع شده است. گویا سردار سپه جداً توقیف روزنامه حقیقت را خواسته، ولی مشیرالدوله رد نموده و بالاخره استعفا داده است. از این مطلب معلوم می‌شود که سردار سپه تا به حال سبب اجرا نشدن قانون اساسی و الفا نکردن حکومت نظامی بوده است و مخصوصاً توقیف جراید را ایشان تأیید نمودند. اما خود سردار سپه جداً این مسئله را تکذیب می‌کند و اظهار می‌نماید که همیشه حاضر است با میل ملت رفتار نموده و حامی قانون باشد. در صورتی که خود سردار سپه این مسئله را تکذیب می‌کند و همه می‌دانند که سردار سپه از کسی نمی‌ترسد و تملق و دروغ‌گویی [را] نمی‌پسندد. به عقیده ما در این صورت نمی‌توان تهمت طرفدار توقیف مطبوعات و خلاف با آزادی بودن را به ایشان زد.

چرا ننویسیم و نگوییم که جنبه اشرافی و ضد آزادی‌خواهی آقای مشیرالدوله سبب سقوط کابینه خودش شد؟ چرا ننویسیم که مشیرالدوله

می خواست مار را با دست سیدعلی بگیرد و ممکن نشد؟ چرا نگوییم که از اول هم مشیرالدوله با وسایل مختلف تقاضای طرفداران آزادی را به تمویق می انداخت؟ ما شاهد وعده هایی که سردار سپه به متحصنین داده بود، هستیم. چرا محافظه کاری می کنیم، چرا دیپلوماسی به خرج می دهیم؟ مشیرالدوله خودش برخلاف آزادی مطبوعات بود و با همراهی آقای سردار معظم [تیمورتاش] به مجلس در این موضوع پیشنهاد هم کرد.* او می خواست ملت در مقابل کابینه او صدا نداشته باشد. او راضی نمی شد مردم بر علیه اشراف چیز بنویسند. از طرف دیگر قوای ملیون را نیز خوب احساس کرده بود، می خواست اول به نام دارالشورا، بعد به اسم سردار سپه این کار را تمام بکند. یعنی مطبوعات را توقیف نماید، وجهه خود را نیز نگاه دارد.

ما از عملیات مشیرالدوله تعجب نمی کنیم، ما از آن اشخاص تعجب می کنیم که دیروز در زمان همین مشیرالدوله دیدند که جراید را توقیف کردند: نویسندگان را تبعید نمودند، برخلاف قانون رفتار کردند، تبریز را غارت نمودند.** اما آقای مشیرالدوله استعفا نداد، اعتراض هم نکرد. اما امروز می نویسند که آقای مشیرالدوله برای اصول آزادی استعفا داده است. ما از بعضی اقدامات خلاف آزادی سردار سپه راضی نیستیم و بدون پرده پوشی هم می نویسیم، ولی تهمت و افتزایی را که به ایشان می بندند، نمی توانیم با وجود تکذیب خودشان قبول کنیم.

مشیرالدوله با این انتشارات می خواهد نفوذ از دست رفته خود را تحصیل کند و ضمناً رقیب خود را که سردار سپه باشد، به زمین بزند. این ها، این دیپلمات های کهنه، دشمن آزادی هستند. این ها نمی خواهند از طبقه رنجبر ولو یک نفر هم سر کار بیاید.

* ر. ک. به توضیح شماره ۴۹.

** ر. ک. به توضیح شماره ۵۹.

ما از سردار سپه مدافعه نمی‌کنیم. در مقالات گذشته خود مکرر گفته‌ایم که ایشان می‌توانند با میل ملیون و آزادی‌خواهان، ولی در حدود اختیارات خود رفتار نموده، وسایل اصلاح یک قسمت بزرگ از خرابی‌های مملکت را فراهم بیاورند و ممکن هم هست که به حرف اشخاص مرتجع که دور او را احاطه کرده‌اند گوش داده، سبب بدبختی مملکت بشود. این از روی تملق و ریا نبوده و نیست. این حقیقتی است که فقط روزنامه حقیقت می‌تواند بگوید.

در یکی از مقاله‌های سابق خود گفتیم که مشیرالدوله می‌خواهد به یک کرشمه دو کار را انجام دهد. با دست سردار سپه دهن آزادی‌خواهان را بشکند. با این طریق هم سردار سپه از نظر ملت بیفتد، هم آزادی‌خواهان را از سرش دور کند.

ما این را نیز می‌دانیم که کارکنان و ثوق‌الدوله، قوام‌السلطنه، سیدضیاءالدین نیز بر علیه کابینه کار می‌کردند. اما اگر مشیرالدوله با میل آزادی‌خواهان رفتار می‌نمود، پیشنهاد ملیون را قبول می‌کرد. کارکنان قوام‌السلطنه و غیره هیچ کار نمی‌توانستند بکنند. اما مشیرالدوله این طور نکرد. برای این که نمی‌خواست یا برای او ممکن نبود. او اشراف است. او ملاک است. او می‌داند که هر قدر ملت به کار مملکتی نزدیک بشود، آن قدر به اشراف ضرر وارد می‌آید.

مخصوصاً اشراف برخلاف ترقی سردار سپه، به عبارت خودمان رضاخان هستند. زیرا او اشراف نیست، رعیت ندارد، ملک ندارد، لقب ندارد، برای او فرق ندارد اشراف منفعت بکنند یا ضرر نمایند.

اشراف امروز اولاً می‌کوشند هر طور بوده باشد، سردار سپه را در دست خود آلت نمایند. بعد وقتی که فرصت پیدا کردند، او را به زمین زده، اداره قشون را به دست بگیرند. فرمان‌فرما، نصرت‌الدوله،

مؤمن الملک، مشیرالدوله و سایر [افراد] طبقه اشراف نمی توانند ببینند که یک نفر غیراشراف دارای مقام وزارت جنگ شده، نفوذ پیدا کند.

شما قارئین محترم و شاید سردار سپه نیز ملتفت نیستید که در مقابل پیشرفت کارهای قشونی و توسعه نفوذ سردار سپه، نصرت الدوله ها در رخت خواب نیز راحت ندارند. خون دل می خورند. آن خنده ها که در پیش سردار سپه می کنند، مانند خنده پلنگ است که حاضر به پاره کردن سردار سپه می باشند. همچنین اکثر اشراف نیز همان طور. ما این ها را می بینیم. ما می بینیم یک دسته شارلاتان اشراف دزد، غارتگر از قبیل سردار معظم و نصرت الدوله و غیره دور سردار سپه را گرفته، اولاً از نام و نفوذ او بر علیه ملت استفاده می کنند، ثانیاً در زیر پای او چاه می کنند.

شما تصور نکنید که ما از سردار سپه تملق می کنیم یا از او می ترسیم. ما طوری که می نویسیم حکومت نظامی بد است. در قورخانه سردار اعتماد برخلاف منافع ملت رفتار می کند، همان طور هم خودمان را ذی حق می دانیم بنویسیم که علت اساسی استعفای مشیرالدوله خراب کردن سردار سپه است. مشیرالدوله برای خراب نمودن سردار سپه استعفا داد و از عملیات چهارماهه اش همین فکر تراوش می کرد.

باز هم تکرار می کنیم. غیر از اشخاص خائن مانند وثوق الدوله و قوام السلطنه و غیره که مشیرالدوله به مراتب بر آنها ترجیح دارد، هرکس رئیس الوزراء بشود، باید بداند که بدون مساعدت آزادی خواهان و جلب تمایلات آنها دوام و بقایی نخواهد داشت و منتظریم که سردار سپه هم مواعید خود را به موقع اجرا گذاشته، عملاً شایعات ضد آزادی خواهان بودن خود را تکذیب کنند.

ما و کابینه‌چی‌ها *

-۴-

ما مکرر گفته‌ایم - اگر فلسفه هم باشد - حقیقت است. امروز، فردا یا صد سال دیگر، شخص پرستی یعنی بت پرستی. باید مملکت در تحت قانون و اصول صحیحی مطابق نظریه پارتی [احزاب] سیاسی اداره شود. وزرا و کابینه‌ها متکی به جمعیت و حزب بزرگ و منظمی باشند که بتوانند از عهده اداره کردن یک مملکتی برآیند و مسئولیت خود را در مقابل مسلک و عقیده رفقای خود احساس کنند. از شخص خود نترسند [ملاحظه شخص خود را نکنند] و برای حفظ شئونات شخصی هر روز یک حقه پیش نکشند. به همین ملاحظه ما در موضوع سقوط کابینه مشیرالدوله اظهار عقیده کرده و گفتیم که علت سقوط کابینه، آثر یک شخصی بین وزرا بوده. بعضی از آزادی خواهان جوان تصور کرده‌اند که شاید حقیقت تاکتیک و رویه سابق خود را عوض کرده، یا در عقیده حقیقت نویس‌ها تغییراتی پیدا شده است. آن‌ها که این فکر را می‌کنند، لابد مقالات گذشته حقیقت را با دقت نخوانده‌اند، یا این که فراموش کرده‌اند. صحیح است که ما عملیات سردار سپه را نه این که در یک مقاله، بلکه در اکثر مقالات خود تنقید کرده و گفته‌ایم که: در مملکت مشروطه وزیر جنگ نباید فرمانده کل بشود. در مواقع عادی حکومت نظامی غلط است. مالیات غیرمستقیم و خالصه ربط به تشکیلات قشونی ندارد. توقیف مطبوعات، تبعید نویسندگان و بالاخره شلاق زدن مرد و زن وظیفه وزیر جنگ نبوده و نیست. وزیر جنگ نباید به کار سایر وزرات‌خانه‌ها دخالت نموده و وزراء را در تحت نفوذ خود گرفته

مانع از آزادی آن‌ها در ادای وظیفه خود بشود. ولی با این مسائل ثابت نمی‌شود که حقیقت برخلاف شخص وزیر جنگ بوده یا با محمود آقا انصاری، حاکم نظامی و سایرین خصومت خصوصی داشته است. هم چنان که دیروز گفتیم نصرت‌الدوله‌ها و سایر مرتجعین دور سردار سپه را گرفته، به او تأثیر می‌کنند. از قدرت او برضد منافع ملت استفاده می‌نمایند. همان‌طور هم گفتیم که سردار سپه ملاک و اشراف نیست. این هم امر واقع است. ما نگفته و نمی‌گوییم هرکس ملاک و اشراف نشد، برخلاف میل ملت رفتار نمی‌کند. زیرا ممکن است کارگر نیز بدون تعقل بر منفعت اشراف کار کند. مگر این نویسنده‌های مزدور که از اشراف و پرزورها تملق می‌گویند به منفعت آن‌ها چیز می‌نویسند، خودشان از طبقه اشراف هستند؟ رفقای نویسنده ما شاید ملاحظه می‌کنند و نمی‌نویسند، اما ما می‌نویسیم.

مشیرالدوله برخلاف سردار سپه بود و شاید سردار سپه هم برخلاف او بوده است. ما وکیل هیچ‌کس نیستیم و سردار سپه را تبرئه نمی‌کنیم. خیلی ممکن است انتشارات شفق سرخ صحیح باشد و مندرجات حقیقت سبب رنجش و خشم سردار سپه شده و مرتجعین نیز به این آتش دامن زده، خواسته‌اند که سردار سپه با دست خود تیشه‌زن ریشه خود گردیده، مطبوعات را توقیف کند و از نظر مردم بیفتد. شاید مشیرالدوله به این بهانه استعفا داده است. اما این حادثه حقیقتی را که ما نوشته بودیم نمی‌تواند از میان ببرد. مشیرالدوله استعفا داده نه برای این که دلش برای مطبوعات سوخته و مایل به آزادی بوده است، بلکه او از رفتن نفوذ شخصی خود ترسیده است. مشیرالدوله وقتی که سرکار آمد، می‌دید که مطبوعات را توقیف می‌کنند، برخلاف آزادی رفتار می‌نمایند، دیکتاتور و فعال مایشاء‌ها در سرکار هستند، پس چرا آن وقت ریاست را قبول کرد؟ ما شخص پرست نیستیم و آن چه می‌نویسیم از نقطه نظر وظیفه است.

مثلاً شایع است که سردار سپه می خواهد رئیس الوزراء بشود. این هم برای شخص سردار سپه و هم برای ایران خطرناک است. مشورت‌چی‌های مستبد و بی عقیده دشمنی خود را با سردار سپه ابراز می کنند. اگر سردار سپه رئیس الوزراء بشود، آن وقت باید در مقابل افکار و پارتی‌های [احزاب] مختلف هر روز مبارزه کرده و بالطبع از موضوع توسعه و تنظیم قشون که اصل مقصود تمام ایران پرستان است، باز می ماند.

ما آن جوانان حساس بی ریا را چطور می توانیم قانع کنیم بر این که وزیر جنگ تاکنون مطابق میل اشراف و مرتجعین رفتار ننموده و از دایره حدود خود قدم بیرون نهاده است، در صورتی که قشون تحت اختیار او تبریز را غارت کرده. همچنین کابینه را چطور می توانیم مدافعه نماییم و حال آن که هر وزارت خانه یک مملکت مستقلى است و هر کس در مقابل عظیات خود غیرمسئول و بازار دزدی و رشوه رواج دارد. مشیرالدوله مقصر است، برای آن که رئیس الوزرا است. سایر وزرا نیز بی تقصیر نمی باشند.

ما هم تصدیق می کنیم که الان کسی در میدان نیست. باید اشخاص کاری سرکار باشند. اما تأسف می خوریم که اشخاص مجرب نیز مشغول انتریک بازی می شوند. مردان میدان امروزی نیز برای توقیف مطبوعات به سر همدیگر می زنند و در خراب کردن یکدیگر می کوشند. چرا؟ چه شده؟ حقیقت مکتوب کارگر قورخانه را چاپ کرده و مطبوعات جسارت پیدا کرده، معایب را می نویسند.

قارئین محترم، انصاف بدهید. حقیقت مگر چه نوشته است؟ حقیقت گفته است این مبالغه که در طهران از مالیه مملکت به وسایل مختلفه می دزدند باید از روی اساس صحیحی جمع آوری و برای قشون آذربایجان فرستاده شود تا دهات را غارت و دهاتی فلک زده را در به در نکنند. حکومت نظامی که در پایتخت رجز می خواند، خوب است برود در

خوی و ارومیه و سلماس زنان و دختران بدبخت مسلمان را از چنگال بیرحمانه کردها خلاصی کند و جلوگیری از منهیات را به مقدسین چاله میدان و واعظین میدان توپخانه واگذار کند. یا میرزا عبدالله واعظ خوب است برود در اردوی تبریز قشون را تشجیع و ترغیب به استخلاص زنان مسلمان از دست اکراد بکند.

برای بیان این مسائل استعفا دیگر لازم نیست. توقیف نمی‌خواهد. با گفتن این حقایق آسمان به زمین نمی‌آید. زمین هم فرو نمی‌رود. بلکه، باید خودشان جرأید را تشویق و ترغیب به کشف ردپای دزدی و خیانت‌ها بنمایند. ما می‌دانیم لیدرهایی که برای شخص خود کار می‌کنند، راضی نمی‌شوند، ولی ما به وظیفه خود عمل کرده، می‌گوییم:

در این موقع خطرناک که در نتیجه مسامحه کاری، عدم لیاقت و انتریک‌بازی اولیای امور، جنوب و شمال ایران در خطر است، باید تمام تشکیلات دست چپ، یعنی آن تشکیلاتی که طرفدار اشخاص معین و بت‌های مصنوعی نیستند، در اطراف یک تاکتیک مشترکه عمل معینی، متحد و مجتمع شوند و یک حکومت مقتدر ملی تشکیل دهند. تاکتیک معینی به دست آن حکومت بدهند، حدود و اختیار هر یک از وزرا را معین کنند تا حکومت بتواند موفقیت کامل به دست بیاورد. بعضی‌ها بعد از استعفای مشیرالدوله مسئله جنوب را پیش کشیده، می‌گویند: «انگلیس در جنوب به فکر تجزیه افتاده،^{۸۵} یا برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود داخل بعضی عملیات شده‌اند. رابطه سمیتکو با انگلیس‌ها ثابت شده، پس نباید از مشیرالدوله دست کشید و کسانی که از عملیات مشیرالدوله ناراضی می‌باشند، خائن و کافرنند. مشیرالدوله و سایر وزرا هر گاه خلاف گردند، باید سکوت نمود.»

چه فکر باطل و چه خیال خامی! مگر روح مشیرالدوله‌ها سبب این عملیات نیست؟ مگر اشراف برای حفظ خود نفوذ اجانب را در ایران

جای‌گزین نکردند؟ مگر این‌ها قادر به اداره کردن مملکت هستند؟ این‌ها اگر قادر بودند، در این مدت که مکرر وزیر شدند، کاری می‌کردند. نه! نه! ممکن نیست! ایران با دست این ترسوها، این پوسیده‌ها خلاص نمی‌شود و صد سال دیگر هم نخواهد شد. کسی که کابینه خود را نتواند اداره کند، کسی که در ریاست کابینه خودش به دسیسه‌بازها و اتریک‌بازها مجال و موقع بدهد، چطور ممکن است در این موقع مهم از عهده اداره ایران برآمده، این خطرات مهیب را مرتفع کند؟!

بلی! ما وقتی که مشیرالدوله در خواب بود و نویسنده بالغ نیز مشغول تیتر و نمایش بودند، چهار ماه قبل گفتیم که شرارت سمیتکو از کجا آب می‌خورد. اما این‌ها در عوض گفتند چون حقیقت مغرط است، باید توقیف شود. شما امروز برای مدافعه مشیرالدوله مسئله جنوب و شمال را پیش می‌کشید ولی حقیقت در سابق این مسئله را مفصلاً منتشر کرد. و معلوم نیست در این مدت چه اقدامی شده. زیرا غالب اوقاتشان صرف تهیه قانون تحدید مطبوعات می‌شد و شما هم از صحت مزاج والی و تعریف این و آن چیز می‌نوشتید، ما نمی‌دانیم چه واقع شده که وطن در خطر افتاده؟ مگر دو ماه یا یک ماه قبل وطن در خطر نبود؟ شاید آن روز چشم نداشته و خطر را نمی‌دیدید، ولی امروز که مرد میدان لیاقت از میان می‌رود، فوری خطرهای عجیب و غریب برای ایران تولید شده که آن را فقط امتحان بی‌لیاقتی داده‌ها می‌تواند اصلاح بکنند.

مرد میدان امروز مشیرالدوله‌ها نیستند. مرد میدان امروز دولتی است که بنیانش بر اصلاح خواهی و اساسش بر اجرای آمال آزادی‌خواهان باشد. مسئله جنوب خبر تازه [ای] نیست. از خیلی وقت تهیه شده و آن روزی که یک نفر زمامدار ایران به عنوان ناخوشی یک ماه مهمان سردار اقدس^{۸۶} بود، این نقشه‌ها تحت مذاکره در آمده و شاید مدتی قبل از آن هم اصل موضوع در لندن حل شده بود. ولی این زمامداران ندیدند و

نفهمیدند و چون فکرشان جز ازدیاد ثروت و آت‌ریک چیزی نیست به این واسطه از هیچ قضایا و مسائلی که برای خرابی ایران کشیده می‌شود، خبر ندارند و اگر امروز هم استعفا پیش نیامده بود، این مسئله را فلان روزنامه با آب و تاب نمی‌نوشت.

هر کسی نسبت به بت‌های این نویسندگان بی‌مغز چیزی بنویسد و بی‌لیاقتی آن‌ها را ثابت کند، فوراً این‌ها حمله آورده، سعی می‌کنند منقذ را خفه کنند. حالا تهمت یک انقلاب مصنوعی را به ما می‌زنند، در صورتی که امروز هیچ روزنامه طرفدار انقلاب مصنوعی و ضعف دولت نیست. ما مکرر گفته‌ایم که برای ایران امروز یک حکومت مقتدر لازم است که به پشتیبانی قوی آزادی‌خواهان [به] دوره ملوک‌الطوایفی، خان‌خانی، و ایل بازی‌ها خاتمه داده و به جای نفوذ اشخاص و لگردد که هر لحظه به واسطه پول گرفتن هر حکومت را متزلزل کرده و نمی‌گذارند دوام کند، پارتی‌های [احزاب] قوی با مقاصد معین برقرار شود. حکومت بروکراسی مقرایی نمی‌تواند از عهده اصلاح این همه خرابی و خطرات جنوب و شمال برآید. شما طرفداری حکومت و آزادی‌خواه [هی] را لفظاً به خود می‌بندید و عملاً به دامان پوسیده‌ها می‌افتید و این به واسطه عدم اعتماد به قوه ملی و نفس خودتان است. حکومت مقتدر غیراشراف غیر عملی، ولی حفظ استقلال با دست بد امتحان داده مرتجعین عملی است؟

بسیار خوب. باز هم مشیرالدوله و سردار معظم‌ها را سرکار بیاورید، به آن‌ها هم نصرةالدوله‌ها را بیفزایید، تا مدتی به سر یکدیگر بزنند. مطبوعات را توقیف کنند. وثوق السلطنه‌ها^{۸۷} باز هم در گیلان همسایه روسیه که تازه از انقلاب خارج شده، چند زن و گربه دیگر را توی جوال انداخته و بدنامی جدیدی برای ایران تولید کنند و مدتی دیگر هم وقت مملکت را به سستی و تبلی، مشاجره و بدنامی‌ها بگذرانند و دشمن‌ها

هم به مرور سر فرصت جای خود را محکم کرده، پیش‌تر بیایند. آن وقت خدا کریم است.

۵۰

چاره رفع بحران *

-۵-

امروز یا فردا بحران کابینه مرتفع و حرارت‌های مصنوعی نیز آرامش خواهد یافت و چند روزی در مراکز سیاسی و مطبوعات سکوت خواهد بود. اما موافق عادت و معمول گذشته، این سکونت دوام نداشته، شهوت ریاست رجال پوسیده دیگر خاموش نشده، بنابراین نوبت دسته‌بازی و کابینه‌سازی به آرزو رسیده‌ها می‌رسد. باز هم فریاد وطن در خطر است، آزادی محو می‌شود، بلند شده، با صدای آزادی‌خواهان واقعی مخلوط می‌شود. عوام بیچاره و بی‌اطلاع از مقاصد گویندگان به شبهه افتاده، منادیان آزادی دروغی را تعقیب می‌نمایند.

شما تصور نکنید با رفع بحران حالیه، این طهران، همین مرکز که تابع جریان سنگلج و چاله میدان است، از مبارزه و کابینه‌سازی خالی مانده و سیاست ایران از دست سیاست‌مداران دروازه‌قزوین و امام‌زاده یحیی خلاص یا شاه‌آبادی بیچاره به آزادی و آرزوهای خود موفق خواهد شد. خیر! این اوضاع هر روزه به رنگی ظاهر می‌شود. بیچاره سنگلجی هم تقصیر ندارد. او از اول طرفدار تجدد و ترقی بوده و پیروی هر گوینده را می‌کرده، ولی همین که وطن مرشدش از خطر درآمد، دیگر به او اعتنایی

نکرده، او را ترک کرد. چاله میدانی بدبخت وقتی که شنید آن ناطق باحرارت در فلان اداره کار پیدا کرد یا نایب‌الحکومه و امین‌مالیه شده، از کردار خود پشیمان، از تمام آزادی‌خواهان متأذی، از بخت خود شاکی به قهوه‌خانه آمده مشغول فحش دادن به تمام آزادی‌خواهان می‌شود و رفقای خود را نیز مأیوس می‌کند. این‌ها حق داشتند، زیرا چون فکرشان ساده است، همه را مانند خود می‌پنداشتند. تصور نمی‌کردند که در سیاست هم دلالی می‌کنند و هر آدمی را به مبلغی می‌فروشد. چون به احوال و روحیه دلال‌ها آشنا نبود. نمی‌دانست که مبارزه کابینه‌سازی و کیل تراشی در این مدت مشروطه یک آدم‌های سنگ‌دل، بداخلاق، دروغگو، بی‌صداقت و ماجراجو و بی‌حقیقت درست کرده است. او تصور می‌کرد که این‌ها هم واقعا مثل او برای مملکت و عقیده می‌کوشند، فکر دارد [ند]، وجدان و انصاف دارد [ند]! اما نتیجه این می‌شود. چون این دفعه گول خورد، فردا دیگر به حرف دیگران گوش نمی‌دهد و پسر فردا خودش آن چه یاد گرفته، به موقع اجرا می‌گذارد. پارتی می‌شود. گول می‌زند. کار درست می‌کند و توصیه می‌کند. یک دفعه می‌بینید که ۲ تمام کله‌پزها، گیوه‌چی‌ها، بنکدارها، بازیگرها، لیدر و رئیس شدند. فرقه‌های گوناگون زاییدند. صاحب چهار روزنامه به اسم‌های مختلفه می‌شوند، پول می‌گیرند، وزیرشناس می‌شوند. در باره رجال اظهار عقیده می‌کنند. فحش می‌دهند. فوق‌العاده منتشر می‌کنند. خود را از بیزمارک بالاتر می‌دانند. علت چه بود؟ چون چند دفعه گول خورده بودند، شروع به گول زدن نمودند. این گول خورده‌های دیروز و گول زنده‌های امروز روز به روز توسعه یافته، یک صنف بزرگ و لگردد، هوچی و کمیته‌چی تهیه نموده است.

از این جهت است که هنوز در ایران یک حزب سیاسی منظمی نیست و حکومت‌های ایران همیشه به اتتریک‌بازی مشغول بوده، هیچ کاری نتوانسته‌اند انجام دهند. هر گوینده و شنونده را مغرض و کارکن کابینه یا اجانب تصور می‌کنند و با عملیات شرم‌آور برای خفه کردن هر کس ولو

این که آدم درستکار است، بدون استثنا سعی می‌کنند و تشکیلات را ولو این که اساسی باشد، با خود طرف کرده و شاید خودشان هم مجبور به استعفا شده و هم تشکیلات اساسی را خراب می‌نمایند.

ما یقین داریم این دفعه نیز مشیرالدوله یا یکی دیگر از این قبیل اشخاص سرکار آمده، چند روز سکوت، بعد نهضت، سپس بحران و در آخر تحدید یا تبعیت یا ترمیم به میان می‌آید. با این ترتیب درس از بر شده را دوباره شروع می‌کنند. این است کار جامعه که مرکز مملکت را تشکیل داده‌اند. این است مشغلهٔ سیاسیونی که می‌خواهند در مقابل سیاست خارجی مقاومت کرده، و داخلهٔ ایران را ترقی دهند!

در این اواخر برای ایجاد عدم اطمینان بین افراد، از همان منبع اجنبی‌ها یک حقه و نیرنگ دیگری تلقین شده که آن‌هم تهمت اجنبی‌پرستی است. کسی که برخلاف میل یک نویسنده چیز نوشت یا گفت که «باید متمدن شد و اصولی که ما زندگانی می‌کنیم باعث اضمحلال ما خواهد بود و باید وسایل اصلاح اوضاع زارع و رنجبر را فراهم بیاوریم» فوراً به او تهمت می‌زنند که روس‌پرست است. از پروس پول می‌گیرد و خائن است. یا این که کسی [اگر] گفت این هوچی‌ها تاکنون نکذاشته‌اند یک حکومت دو سال دوام کند و باید آن‌ها را از مداخله در امور مملکت منع کرد و انقلاب و تجدد باید اساس داشته باشد، آن هم انگلیس‌پرست است. این موضوع بیشتر از همه علت‌ها عدم اعتماد افراد به برجسته‌ها شده و نمی‌گذارد صمیمیت و صداقت میان اشخاص تولید شود.

این جامعهٔ ماست که با این جامعه، با این وزرا، با این وکلا می‌خواهیم به طرف ترقی برویم و خود را از چنگال مهلک سفالت اقتصادی و سیاسی نجات دهیم.

می‌گویند امروز بحران است. امروز موقع خطرناک است. انسان [را] از خواندن این عبارات خنده می‌گیرد. کی بحران نبود؟ کی خطر مرتفع شده؟ و کی کابینه‌ها از تزلزل آسوده خاطر بوده‌اند؟ کدام حکومت پروگرام

خود را اجرا نموده و موفقیت در یک اصلاحی یافته که امروز را ما روز فوق‌العاده و این بحران را خطرناک‌تر حساب کنیم؟ نه! همان آتش است و همان کاسه! همان حمام کهنه است و مشتری‌های سابق. هیچ فرقی ندارد. فرقی که هست عمامه‌های بزرگ غالباً به فکل و کراوات تبدیل شده. ما همیشه می‌گوییم و آن‌ها نیز که بیش‌تر از ما به اوضاع مملکت واقف بوده، کشمکش‌های سیاسی دیده، تغییر کابینه و حکام را مشاهده کرده‌اند، جلب مستشاران و دادن امتیازات را ناظر بوده‌اند، تجربه تلخ استقراض‌ها را چشیده‌اند، آن‌ها هم می‌گویند که ایران به طرف گرداب هلاکت می‌رود. ایران در دست ناخدایان بی‌اطلاع است. ایران را خارجی‌ها خفه می‌کنند. ایران فدای شهوت زمامداران نالایق می‌شود. ایران در دست یک دسته پارازیت و مفت‌خوار ویران می‌شود.

نویسندگان ما بچه‌های کوچ و بچه‌های عمارت را موضوع بحث قرار می‌دهند، ولی بی‌خبرند که در این سرزمین نه آن بچه کوچ‌های صاف و ساده که ویکتور هوگو تصویر می‌کند، هست و نه آن بچه عمارت [های] دارای حیل دیپلوماسی گوناگون وجود دارد. این‌ها بدبخت، آن‌ها بدبخت‌تر، آن‌ها در شیادی کم‌تر از این‌ها نیستند، این‌ها نیز در بی‌اطلاعی مزیتی بر آن‌ها ندارند. آن‌ها را تریاک محو می‌کند، این‌ها را پری‌رویان لاله‌زار و توپ‌خانه به امراض ... مبتلا می‌کند. آن‌ها خراب، این‌ها خراب‌تر از آن‌ها. آن‌ها بی‌کار و تنبل، این‌ها بی‌عرضه‌تر از آن‌ها. شاعرها و نقاش‌ها خوب تصویر می‌کنند، ولی آن تصویرهای قشنگ و خیالات عالی خود آن‌ها است، نه حقیقت. کاشکی جامعه ما دارای بچه کوچ‌ها و بچه عمارات ویکتور هوگو بودند، اما چنین نیست.

ایران الان محتاج یک قوه منظم و متحد صحیح می‌باشد. و آن‌ها که غرض شخصی ندارند، علاج کار را در یک تشکیلات اساسی می‌دانند.

هرکس می‌خواهد خدمت به ایران کند، باید در تأسیس تشکیلات منظم اساسی بکوشد. ما الان خیلی تشکیلات داریم. شاید همه این دموکرات‌های رنگارنگ و سوسیالیست‌ها ادعا می‌کنند که کمیته دارند و با مرکب سرخ از کمیته امر به حوزه‌ها صادر می‌کنند، عیب ندارد. این‌ها نیز به جای خود باشند. ولی الان وقتی است که باید برای مملکت بکوشند. فرقه مقصود نیست، بلکه فرقه واسطه‌ای برای اجرای مقصود است. این همه فرقه‌چی که اکثر ایشان ادعای آزادی‌خواهی می‌کنند و می‌خواهند اوضاع تغییر یابد، خوب است در تحت مواد معینی متحد شوند. تمام تشکیلات بدون آن که تشکیلات خود را به هم زند، در اطراف آن تاکتیک بکوشند. نویسندگان نیز برای اجرای آن تاکتیک قلم‌فرسایی کنند.

ما می‌دانیم که ممکن است مسلک اساسی احزاب و یا جراید آزادی‌خواه فرق داشته باشد، اما امروز ایران را باید در نظر گرفت. باید طوری کرد که امروز یک قدم به سوی مقصود برداشته شود. فردا هرکس دید که قدم دوم بر ضرر اوست، او کنار بکشد و آن‌ها منفعت خود را در آن خط حرکت می‌دهند، باز هم کار می‌کنند. بدون این اتحاد و اشتراک و تهذیب اخلاق ممکن نیست اوضاع سیاسی اصلاح شود. علاوه بر این ارتجاع روز به روز بر وسعت خود می‌افزاید. شاید اجنبی‌پرست‌ها نیز کار می‌کنند، اما نباید آزادی‌خواهان ساکت بنشینند و منتظر حوادث باشند. باید توده را نه با زور و حيله، بلکه با حقیقت و تاکتیک صحیح [راه برد]. مسئله ترویج مملکت در جای خود باقی است.

امروز هیچ ایرانی بی‌شرف هم راضی به تجزیه یک ده ایران نمی‌باشد، اما اجانب می‌توانند صحیح‌العمل‌ترین آزادی‌خواهان را فریب دهند. برای این که تاکتیک معین نیست. چون تشکیلات در دست اشخاص است. برای این که مسلک در این مبارزه‌های شخصی از بین رفته و به اصطلاح، خلق همه آوانتورست و ماجراجو شده. باید از ماجراجویی جلوگیری کرد.